

پژوهشی در

## اندیشه‌های فردوسی ۲

تفسیر و تحلیل شاهنامه - برگزیده اشعار

پروفیسور فضل‌الله رضا،

انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر ، ۲۰۴۴

نقد و بررسی: دکتر سیدحسن سادات ناصری

ح - نقدهای ستم ظریفانه بر شاهنامه .

در این کتاب ( پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی ) کلا " به ستم ظریفی ( ۱ ) ، نقدهایی از میر شاهنامه خداوندگار حماسه‌سرایی ، استاد حکیم ابوالقاسم فردوسی بنگارش در آمده است که شاهنامه شناس هرگز نمی‌باید دوام نگذارد و اگر دانستند که آنقدر مافروخت میفرمودند و بنایستگی چندین بار یادقتی که در خور این کتاب بی نظیر است ، آن را مطالعه می‌گرفتند ؛ بی گمان سخن های ایشان در مواردی که بعضی از آنها ذیلاً " بنظر خوانندگان ارجمند میرسد ، از لونی دیگر بود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در ص ۱۱۸ س ۱۱ تا ۱۵ سیمیند منبع علوم انسانی

" فریدون باسباهی از مردم آماده دادخواهی میشود . در اینجا فردوسی طبق دستورهایی که در غالب حماسه های جهانی دیده میشود ، کین جویی بدر را در ضمیر فریدون تقویت میکند . در داستانهای ادبی اسلامی معمولاً " تأکید روی اصل ( برنسیب Principe ) است نه شخص " .

( ۱ ) ستم ظریف : آنکه در پرده ظرافت ستم کند ، و این فعل را ستم ظریفی گویند ؛  
درویش واله هروی سرود :

حسن است ستم ظریف یاری  
عشق است ، ولی نکرده کاری .  
هم از اوست :

سین ببند و گشاد ستم ظریفی یار

ره سوال بست و در جواب گشاد .  
رک : آندراج - مصطلحات وارسته

و در ذیل آن در حاشیه مرقوم فرموده‌اند :

" ۱ - ضرری نمی‌بینم یادآور شوم که از نظر هنری و دید جهانی داستانی نویسی البته خوشتر است که در قیامهای ملی حدیث کم و بیش کارهای شخصی و روابط خصوصی راه نیابد ، بعنوان نمونه داستان مثنوی مولوی دربارهٔ خدو انداختن بر روی علی امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که علی (ع) بردشمن در جنگ چیره شده بود و در حال کشتن او بود مشهور است ، علی (ع) بجای اینکه کینه‌اش از این بی ادبی دشمن (۱۱) زیادتز شود ، شمشیر را بکنار میگذارد ، آن مرد از این عمل در تعجب می ماند ، که چطور خدو انداختن او باعث شد که علی (ع) شمشیر خود را کنار بگذارد و کار کشتن بتعویق افتد . وقتی علت را جویا می شود ، علی (ع) می فرماید :

گفت امیرالمؤمنین با آن جوان که : بهنگام نبرد ای پهلوان  
چون خدو انداختی در روی من نفس جنسید و تبه شد خوی من  
نیم مهر حق شد و نیمی هوا شرکت اندر کار حق نبود روا .

واقعا " جای تعجب است که وظیفهٔ حماسه و عرفان را از هم مجزا نداشت و اندیشهٔ عرفانی و اخلاقی مولانا را در برابر بیان واقعه‌ی حماسی ، چنین بی ضرر و آزادانه پیش کشید و به اصطلاح فردوسی را تخطئه کرد که چرا در بیان واقعات حماسی مانند مولوی نیندیشیدناست . راستی اگر فریدون با ضحاک چنانکه نویسندهٔ محترم می خواهد رفتار میکرد ، داستان برجهمنوال میگذشت ؟! اتفاقا " در این داستان هم فریدون ضحاک را نکشت . بلکه انتقام قتل را به حبس بسنده فرمود ، چرا که سروش چنین فرموده بود :

بر آن گرزۀ گاو سر دست برد بزد بر سرش ترک بشکست خرد  
بیامد سروش خجسته دمان مزن گفت کورا نیامد زمان  
همیدون شکسته بندش چوستگ بمر تا دو کوه آیدت پیش تنگ  
بکوه اندرون به یود بند او نیاید برش خویش و پیوند او  
فریدون جو بشنید ، ناسود دیر کمندی بیاراست از چرم شیر  
بتندی بستش دودست و میان که نگشاید آن بند پیل زبان

نشست از بر تحت زرین او بیگند نا خوب آیین او ،

### و آنگاه تسلیم شوندگان را ببخود و صلاى خرمی در داد:

مغمود کردن بدر بر خروش	که هر کس که دارید بیدار هوش
نماید که باشید با مار جنگ	نه زین گونه جوید کسی نام و ننگ
سایه‌ی نماید که با پیشه‌ور	بیک روی جویند هر دو هنر
یکی کارورز و یکی گرزدار	سزاوار هر کس پدید است کار
جو این کار آن جوید، آن کار این	بر آشوب گردد سراسر زمین
بیداندر است آنکه ناپاک بود	جهان را ز کردار او پاک بود
شما دیرمانید و خرم بویید	برایش سوی و روزش خود شوید
شنیدند بکسر سخنهای شاه	از آن مرد برهیز با دستگاه
وزان پس همه نامداران شهر	کسی کشید از تاج و زنجیر
برفتند بارامش و خواسته	همه دل بفرمانش آراسته
فریدون فرزانه بنواختن	بر اندازه بر پایه ساختن ...

آنگاه از شهر سیاه بیرون برد و به شیرخوان آمد: *نشست زرینگی*

بر آن گونه ضحاک را بسته سخت	سوی شیر خوان برد بیدار سخت
همی راند او را بکوه اندرون	همی خواست کار دسرش را نگون
بیاید هم آنگه خسته سرش	بخوسی یکی راز گفتش بگوش
که این بسته را تا دماوند کوه	بیز همچنان تازیان سی گروه ...
بیاورد ضحاک را چون نوند	بکوه دماوند کردش ببند ...
ازو نام ضحاک چون خاک شد	جهان از بد او همه پاک شد
گسته شد از خویش و پیوند او	بمانده بدان گونه در بند او .

(شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۷۵ بیت ۴۲۹ تا ص ۷۸ بیت ۴۷۵)

برای خاطر جمعی ایشان صادقانه یاد آور میشوم که در شاهنامه مهم مانند مثنوی پیکار، پیکار با بدی است نه کینه‌توزی و انتقام کشی از بدان؛ چنانکه در همه نبردهای شاهنامه مرکز خاندانها برکنده نمیشوند، و بیشتر این پسرانند که در صورت شایستگی بجای پدران بیدادگرو

گناهکار خود بتخت پادشاهی می‌نشینند و بفرمان شاهنشاهان دادگستر شاهنامه آیین شاهنشاهی ایران رادرشهریاری‌های بازیافته مجری می‌دارند. کیخسرو هم پس از کشتن افراسیاب، نیای بیدادگر خویش، فرزند او رویین را پادشاهی توران زمین داد، ولی این پیکار با بدی و پیروزی نیکی و خوبی همه جا در شاهنامه اصلی تغییر ناپذیر و ماندگار است و تجاوز بحقوق دیگران همیشه مردود و منکوب.

\* \* \*

در ص ۱۴۲ س ۱۵ تا ص ۱۴۳ س ۲ مینویسند :

"داستان ضحاک شاهنامه با مقایسه با روش زندگانی امروز بشرخالی از ایراد نیست، بعنوان مثل چرا گاوه کشتن ۱۶ فرزندش را تحمل کرد و کاسه صبرش پس از مرگ پسر هفدهم ( در حاشیه نوشته‌اند: " بیت مربوط به هژده پسر در متن شاهنامه چ . م نیست در ملحقات است ) لبریز شد؟ چرا اطرافیان ضحاک همه بیمناک و متعلق بودند و حتی یکی او را هشدار نداد؟ حال اینکه هشدار ایشان می‌توانست وی را بیدار و از شکست بعدی او جلوگیری کند، آیا شه‌نواز و ارنواز که هم‌خوابه ضحاک بودند مهرشان به‌اواز فرط ترس بود؟ چطور این دو خواهر هر دو بلافاصله پس از ورود فریدون به بارگاه و پیش از مرگ ضحاک از فریدون دلستانی کردند و از ضحاک بد گفتند؟ آیا نمی‌شد مثلاً " یکی از اینها به ضحاک وفادار می‌ماند؟ آیا ضحاک آنها را " شست و شوی معزی داده بود؟ " که فریدون پس از بازیافتن ایشان ( روانشان پس از تیره‌گیها ( درست تیرگیها ) بشت "

البته ذوقها و سلیقه‌ها و اندیشه‌ها در اعصار گوناگون و در هر عصر و زمان فرق میکنند، ولی بعضی چنان فریفته و مسحور شاهنامه میشوند و سخن فردوسی را آنچنان راستین و استوار میدانند که پس از گذشت سالها هنوز جمال و زیبایی را درد استانسرابی او بحد کمال می‌بینند. و آن را برافزوده یا برکاسته نمی‌خواهند. و با خود می‌اندیشند که مثل گاوه مثل مردم ایران است که با سختی و فشار روزگار تاب و تحمل بسیار دارند. بزودی برنمی‌جوشند، و با سانی برنمی‌خورشند. اما در طول تاریخ، جوش و خروش گاوه‌سان بسیار داشته‌اند و توفیق‌ها یافته. و اگر اطرافیان ضحاک از او بیمناک نبودند، و تملق و خوشامد گویی را پیشه خویش نمیساختند، آن تازی نژاد بد نهاد بدین دراز مدت فرصت ستم پیشگی

نی یافت. و اگر جنوبی از هشدار دادن مصلحت اندیشان از خواب غفلت بیدار میشد، چگونه فریدون فریدونی میکرد؟! و از بابت خلق و خوی شهناز و ارنواز هم باید به نوع تطبیح و تربیت بانوان در روزگاران و اعصار گوناگون توجه کرد که چه بسیاری از ایشان همسران قاتلان پدر و برادر و براندازندگان خاندانهای خویش میشدند. و از آنها فرزندان میآوردند و به هنگام فرصت یا در بند انتقام بودند و کین تویزها میکردند، و یا گذشت روزگاران و کیفیای محبت آنان را همچنان با شوی و خاندان او مهربان و وفادار میداشت. و شهناز و ارنواز نیز چون با آمدن فریدون مجال یافتند، همان کردند که از گوهر و نهاد ایشان میسزید و با دست فریدون درخت ستم و غدر ضحاک بدخوی تازی نژاد ستم پیشه را از ریشه برآوردند. - فریدون چون بکاخ ضحاک درآمد، شهناز و ارنواز را تطهیر کرد و توبه داد و راه خدایشان بنمود:

برون آورید از شبستان آوی	بتان سیه موی خورشید روی
بفرمود سستن سرانشان نخست	روانشان از آن تیرگها پشت
ره داور پاک بنمودشان	ز آلودگی پس ببالودشان
که پرورده، بت پرستان بدند	سراسیمه برسان مستان بدند
پس آن دختران جهاندار جم	بترگس گل سرخ را داده نم
گشادند بر آفریدون سخن	که: نوباش تاهست گیتی کهن
چه اختر بد این از توای نیکبخت؟	چه بازی ز شاخ کدامن درخت؟!
که آیدون ببالین شیر آمدی	ستمکاره مرد دلیر آمدی؟!
چه مایه جهان گشت بر ما بید	ز کردار این حادوی بخرد
ندیدیم کس کاین چنین زهره داشت	بدین باگه از جهان سهره داشت
کس اندیشه گاه او آمدی	و گرش آرزو جاه او آمدی

(شاهنامه چاپ مسکوح ۱ ص ۶۹ بیت های ۳۱۱ تا ۳۲۱)

و چون فریدون خود را بدیشان معرفی کرد و از نژاد و تبار و کام و خواست خویش بگفت  
با وی از درباری درآمدند:

چو بشنید از او این سخن ارنواز  
بدو گفت: شاه آفریدون تویی  
کجا هوش ضحاک بردست تست  
ز تخم کیان مادو پوشیده پاک  
همی جفت مان خواندا و جفت مار  
گشاده شدش بر دل پاک راز  
که ویران کنی تنبل و جادویی؟!  
گشاد جهان بر کمر بست تست؟!  
شده رام با او ز بیم هلاک  
چگونه توان بودن ای شهریار!.

و فریدونشان گفت:

فریدون چنین پاسخ آورد باز  
بهرم پی ازدها را ز خاک  
که گر چرخ دادم دهد از فراز  
بشویم جهان را ز ناپاک پاک.  
(شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۷۰ بیت‌های ۳۲۹ تا ۳۳۵)

\* \* \*

در ص ۱۴۴ از س ۱۸ و ص ۱۴۵ تا ۱۳ مینویسند:

"نکته؛ دیگری که درباره آن میتوان به فردوسی آفرین گفت پذیرش غلبه سادگی است  
بر فروشکوه. می دانیم که فردوسی همیشه طرفدار این سادگی نیست، و گاهی این مرد بزرگ  
در جلوه پرده‌ها و گوهرها و جاه و جلالی که خود آفریده (است) خیره و مبهوت میماند (!).  
شاید این علاوه بر نفوذ داستانهای پهلوی با آمال دوره کودکی خود او که در طوس  
قاعدتا " (درست: قاعدک) در محیط ساده‌ای می‌زیست رابطهای داشته باشد. در مورد  
کاوه تا مدتی همدستان شده است که یک تکه چرم جای پرچم جمشید (ظ: ضحاک) را  
بگیرد، با اینحال می بینیم که مردم زود چرم را به دیبا و گوهر فراوان آراسته می‌کنند و  
فرو جلال "درفش‌کاوینی" شایسته دربار شاهان میشود. البته این اندیشه از داستانهای  
پهلوی در ذهن فردوسی ریشه افکنده ولی پیداست که استادگاهی خاطرش با این فروشکو  
سر خوش است. بهر تقدیر پذیرش دل و الفت گوینده داستانهای حماسی ما با جاه و جلال  
بیش از فقر و سادگی است.

در جاهای دیگر شاهنامه مثلا "در حمله سپاه اسلام که عرب را با عباراتی نظیر

"برهنه سپهد برهنه سپاه" میخواند. از خلال ابیات همین منظره دیده میشود که مترجم یا مصنف داستانهای پهلوی در بعضی از این مزامیر هم آواست. هر چند فردوسی نیک اندیشه، پاک کردار معتقد به اسلام است اما در همه احوال مجذوب و دلداده نیست. چنانکه در جای دیگری نوشتام کشتی اعتقادش در همان کرانه ترس و امید لنگری سنگین انداخته است.

آنگاه در تحت همین شماره در زیر صفحه مرقوم فرموده‌اند: "رجوع شود بمقاله" فردوسی و حافظ" بقلم نگارنده مجله، یغما تهران دی ماه ۱۳۴۸ یا کتاب نگاهی به شاهنامه مصفحه ۳۲۲ - ۳۴۲. بخش کوتاهی از این مقاله در صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ برای توجه بیشتر آورده شده است."

اولاً این مقاله در شماره یازدهم مجله یغما در بهمن ماه ۱۳۴۸ ص ۶۱۳ تا ۶۲۲ نشر یافته است و ایشان اصل آن را در پاریس و در آذرماه ۱۳۴۸ نوشته‌اند، ولی در کتاب نگاهی به شاهنامه هم که عیناً همه مقاله را بی کم و زیاد نقل فرموده‌اند، همچنان نقل از مجله یغما دی ماه ۱۳۴۸ مرقوم داشته‌اند و در کتاب حاضر یعنی "پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی" نیز در صفحه ۱۴۹ فقط تصویر زخم برداشتن ضحاک از فریدون است. بنا بر آنچه از کتاب پیداست، باید صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ تثنایی میدادند. و ما را در حال حاضر با آن کار نیست و در قدیم هم بروزگار ما چه بسیارند دانشمندی که سخنان و نوشته‌های خود را در آثار دیگر خویش چندبار بتکرار آورده‌اند و شاعران هم مضامین مکرر دارند، ولی خواننده علاقه‌مند بسخن تازه یک سخن را چند بار باید بخواند و چرا باید بخواند؟! خدا میداند! اما در خصوص آنچه به نقل آوردیم، باید نوشت که: در حماسه جای بحث و رؤیتگری جلال و شکوه و عظمت است و یکی از اعتبارات شاهنامه آن است که مردمان را از دیو فقر و ناداری و در یوزگی هراسان و گریزان میدارد.

اما از ص ۱۴۶ تا ۱۴۸ که از مقاله "فردوسی و حافظ خویش" بتقل آورده‌اند ظاهراً فردوسی را ناشناخته و حافظ را در نیافته اندیشه خواجه را بر استاد طوس ترجیح نهاده‌اند و حشم فردوسی شناسان و خواجه دوستان را برانگیخته و در خصوص بیت فردوسی:

به بینندگان آفریننده را  
نبینی مرغان دویسنده را.

بمقاله شادروان فرامرزی در مجله یغما سال بیست و دوم شماره دوازدهم اسفندماه ۱۳۴۸، ص ۶۸۶ تا ۶۸۸ که استادانه کوشیده است تا جنابشان را از اشتباه‌هایی بختشد،

استناد فرموده و خواننده را در حیرت گذاشته‌اند !

بترتیب نوشته جناب آقای پرفسور رضا و شادروان فرامرزی را میخوانید :

نوشته پرفسور رضا :

" از گفته‌های زیبای فردوسی درباره پروردگار جهان این دو بیت است :

به بینندگان آفریننده را      نینسی مرنجان دو بیننده را  
بهستیش باید که خستو شوی      ز گفتار بیکار (درست : بیکار) یکسوشوی.

خداوند را با چشم نمیتوان دید ، و حواس ما برای درک او نارساست ، اندیشه ما و دانش ما در بارگاه خداوند راه ندارد ، جزاینکه از روی ایمان و اعتقاد بهستی خداوند اعتراف کنی راه دیگری در پیش نیست . این ابیات شاهنامه شعر دلکش حافظ را بخاطر میآورد :

براین دو دیده حیران من هزارافسوس      که با دو آینه رویش عیان نمی بینم .  
در این گفتار فردوسی قاطعیت و سادگی معمولی او مشهود است ( Dogmatisme )  
که میگوید با چشم سر او را نمیتوان دید و باید اعتراف به وجودش کرد . در گفته حافظ  
موج زیبای اندیشه او نمودار است که افسوس میخورد که خودش نمیتواند با دو دیده او را  
ببیند . راجع به دیگران و اصل دیدن یا ندیدن اظهار عقیده نمیکند . گفتار فردوسی  
طبق معمول صریح و مستقیم است . در گفته حافظ صفت حیران و تشبیه چشم و آینه موج  
لطیف اندیشه شاعر عارف را خوش می نماید .

فردوسی به محمد رسول الله پیغمبر اسلام اعتقاد کامل دارد و جهان را مانند  
دریایی موج میداند که از غرق شدن در آن گریز نیست . پیش خود چنین می اندیشد که  
بهترین طریق سیر در این دریا این است که در کشتی با محمد و علی و اهل بیت ایشان  
بنشیند و از این سودمندتر طریقی نیست . باز قاطعیت و سادگی فردوسی در اشعار زیر  
آشکار میشود که بجای آنکه مانند دانشمندان یا شاعری نکته پرداز مست باده ازل بشود ،  
مانند اعراب بادیه بامید جوی می وانگبین خودش را صادقانه سرگرم کرده است . محرک  
او در این دینداری خرد دوراندیش و سودآور است نه عشق که به هست و نیست سر فرود  
نمی آورد و جز معشوق چیزی نمی شناسد :

چو خواهی که یابی ز هر بد رها      سر اندر نیاری بدام بلا  
بوی در دو گیتی زسد رستگار      نکونام باشی بر کردگار



دل از تیرگیها بدین آب شوی	بگفتار بیغیمرت راه جوی
برانگیخته موج از او تند باد	حکم این جهان را چو دریا نهاد
همه بادبانها بر افراخته	چو هفتاد کشتی بر او ساخته
بیاراسته همچو چشم خروس	یکی بهین کشتی بسان عروس
همان اهل بیت نبی و وصی	محمد بدو اندرون با علی
کرانه نه پیدا و بن ناپدید	خردمند کز دور دریا بدید
کس از غرق بیرون نخواهد شدن	بدانست کو موج خواهد زدن
بنزد نبی و وصی گیر جای	اگر چشم داری بدیگر سرای

در جوار این ایرانی مسلمان درست و معتقد ، شمسالدین محمد حافظ را می بینیم که عشق او بحق از مقام سیب و شیر و انگبین گذشته است . عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد ، در عالم شور و عرفان عاشق با معشوق متحد و یکی شده سرمست و شیدا وجود خود را فراموش کرده است و چنین زمزمه میکند :

چو طفلان تا یکی زاهد فریبی      به سب بوستان و حوی شیرم  
چنان پرشد فضای سینه از دوست      که نقش خویش گم شد از ضمیرم "

( پژوهشی در اندیشه های فردوسی ص ۱۴۶ تا ۱۴۸ )

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نوشته شادروان فرامرزی :  
رتال جامع علوم انسانی

" حاشیه کوچکی بر مقاله استاد رضا

مقاله فردوسی و حافظ پرفسور رضا بسیار دلچسب و لذت بخش بود ، ولی دریکی دوجای آن حاشیه کوچکی لازم داشت .  
در شعر فردوسی :

به بینندگان آفریننده را      نه بینی مرنجان دو بیننده را

با این شعر حافظ :

براین دودیده حیران من هزار افسوس

که با دو آینه رویش عیان نمی بینم .

هیچ شباهتی بین این دو بیت نیست . زیرا هر یک مربوط بیک مکتب خاص است .

شعر فردوسی محققاً "مربوط به مکتب اعتزال است و در این گفته تمّدد داشته که مکتب اشاعره را رد کند . زیرا اشاعره معتقدند که خداوند را مؤمنین در روز قیامت با چشم سر یعنی همین دو دیده که ما داریم می بینند چنانکه سعدی میگوید :

هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب آنست که فرداش نبیند دیدار

و مفهوم مخالف این شعر این است که اگر امروز اثر قدرت او را ببینند فردا دیدار او را خواهند دید و این عین عقیده اشاعره و حنابله است که مؤمنان متقی روز قیامت خدا را بالعیان خواهند دید و یکی از موارد شدید اختلاف اینها با معتزله همین است که میگویند برای اینکه موجودی را ببینند آن موجود باید جسم باشد و حیز داشته باشد و چون خداوند جسم نیست و حیز ندارد ، چگونه میتوان او را دید ؟

اشاعره و حنابله ، یا صریحتر بگویم اهل سنت میگویند مطابق نص قرآن میتوان او را دید ( البته برای یک دفعه ) ولی بدون کیفیت ، یعنی چگونگی این دیدار معلوم نیست . زمخشری صاحب کشف که از بزرگان علم و ادب و از مشاهیر معتزله است و در اعتزال خود تعصب شدیدی داشت ، میگوید :

لجماعة سوا هواهم سنة      لجماعة حمر لعمرى مؤكفة  
قد شبهوه بخلقهم فتخوفوا      شع الورى فتستروا بالبلکفة

یعنی : اینها جماعتی هستند که هوای نفس خود را " سنت " نامیده اند و بجان خودم این جماعت خران پالان دار هستند . خدا را بمخلوقات خود تشبیه کرده اند و چون از تشنیع مردم ترسیده اند ، پرده " بدون کیفیت " را بروی خود کشیده اند . بلکه سخنی است از بلاکیف .

ولی شعر حافظ از مکتب عرفان است که اصلاً " مورد انکار معتزله است . و اما گله از دنیا و بیوفائی آن منحصر به فردوسی و حافظ نیست . . . . )

(مجله یغما سال بیست و دوم شماره ۶ دوازدهم اسفندماه ۱۳۴۸ ش ۰ ص ۶۸۲ س ۲۵ و

ص ۶۸۸ تا س ۲۱ ) ( ۱ )

(۱) برای تحقیق اجمالی در این زمینه رک : چهار مقاله بضمیمه تعلیقات از شادروان استاد دکتر محمد معین ص ۲۳۷ تا ۲۴۳ - هم رک : غزالی نامه از استاد جلال الدین همایی ص ۱ ص ۵۸ تا ۷۵ و تبصره العوام بتصحیح شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی ص ۲ و ۴۷ و بقیة زیر نویس در صفحه بعد

\*\*\*

درص ۱۸۰ س ۱۰ تا ۱۲ زیر عنوان برادرکشان . در داستان ابرج و سلم و توری نشان دادن دلیلی مینویسد :

"بامقایسه بایخشهای دیگر تفصیل این داستان در شاهنامه بیش از ارزش حقیقی ادبی آن بنظر میرسد . ولی آنگاه که سفیر بدربار فریدون میرسد سخن این خراسانی تیغ زبان اوج میگیرد و ابیات بسیار بلندتر دیده میشود که در خور خداوند توصیف زبان فارسی است ." سپس ۱۰۳ بیت از این داستان را به نقل آوردند .  
در اینجا با تقدیم معذرت بمحضر شریف این دانشمند شاهنامه دوست ، قضاوت ایشان را هرگز نمیپذیریم و وجه ترجیحی بر هیچ یک از دو بخش تعیینیم .

\*\*\*

در ۲۲۹ از س ۱ تا ۷ چنین آمده است . " فرستاده " منوچهر را گویی فردوسی به شرم و دلخستگی به بارگاه فریدون میفرستد . کار سادهای نیست که کسی سر فرزند را به نزد پدر ببرد :

که چون بردخواهد سرشاه چین      بریده بر شاه ایران زمین ؟  
که فرزند اگر چند پیچد ز دین      پدر را بدو مهر افزون ز کس ،

نویسنده محترم بارتق قلب فراوان در زیر نوشته پر ارزش خود و کلام والای فردوسی چنین مینویسد :

" در اینجا من نمیتوانم از اظهار احساسات خصوصی خود درباره این گونه شرزگی حیوانی که تقریباً در شاهکارهای حماسی همه ملتها دیده میشود و نهال درنده خویی نهانی افرادی از ابناء بشر را سیراب میکند پرهیز کنم . در چشم من قسارت این گونه داستانها جنبه ادبی و هنری آنها را پوشیده و گاهی نابود میکند . اما شاهکارهای ادبی بشر از آثار درندگی ( با تشدید راه !! ) او خالی نیست ، اینگونه تمویر هائیز انعکاسی از صحنه های زندگی گروهی از ابناء آدم است که در آیینها ادب باز نموده شدست ( درست شده است ) .  
بهر حال آنچه که من در شاهنامه دوست میدارم ، سوای صحنه این قساوتها است . - نظیر

بمهر بر نویسنده از صفحه قبل

۵۰ و ۵۴ و ۵۵ و ۷۳ و ۹۱ و ۱۳۵ و ۱۳۸ و ۱۴۲ و ۱۶۴ و ۱۷۷ و ۲۰۱ و ۲۰۳ و ۲۰۹ و  
بیان الادیان بتصحیح همان استاد ص ۲۲ و المعترلة تألیف زهدی حسن جار الله طبع مصر  
۱۳۶۶ ه . ق . = ۱۹۴۷ م و ادب المعترلة الی نهیة القرن الرابع الهجری از دکتر عبدالحکیم  
طبع طبع مصر ۱۹۵۹ م و تاریخ ادبیات در ایران از استاد دکتر ذبیح الله صفا ج ۱ ص ۲  
ص ۵۵ تا ۵۹ و ج ۲ ص ۱ تا ۱۳۷ تا ۱۶۹ .

این گونه داستانها پدر و پسر و برادرکشی ها را در تاریخ سلاطین قدیم انگلیس و فرانسه و روم و بسیاری کشورهای دیگر هم فراوان خوانده ایم ، و موضوع هزاران فیلمهای سینما و تلویزیون ها و روزنامه هاست (!!)

نگارنده جنبه هنری چنین داستانها را نوعاً " ضعیف میدانند . مرد دانشی اینگونه درنده (با تشدید را!! ) خوبی ها را هیچگاه نمیتواند بیسندد ، هر چند توصیف و گفتار فردوسی ، الحق در آسمان دیگری نور افشانی میکند . بهر تقدیر این قطره های خون که از افسانه های حماسی ملل فرو میریزد بر دامن داستان سرایان بزرگ لکهای نمیگذارد (!!) " .  
( پژوهشی در شاهنامه ص ۲۲۹ س ۸ تا ص ۲۳۰ س ۱ )

مقصود نویسنده محترم در این نوشته بر من روشن نشد . مگر با دقت خاص خود ایشان که در برداشت معانی و مفاهیم دارند ، بنیاد حماسه در سراسر جهان جز این است که در برابر آزار و مردم کشی مهاجمان باید بمدافعه ایستاد و پیروز شد و بشایستگی انتقام گرفت و بزرگی و اهمیت قومیت را در جانفشانیها و فداکاری ها و کین توزی های بهنگام دانست؟! چرا برادرکشی ناحق سلم و تور را بدان ستم پیشگی در برابر تسلیم و دلنمودگی ایرج بکلی از یاد برده اند و اکنون بر کین توزی بحق منوچهر از این جفا جویان رنج میبرند؟! دنیا تا بوده است دار مکافات بوده و در حماسه ملی ایران اگر چند با برداشتی که من کرده ام ، سر انجام به عرفانی انسانی و نورانی میرسیم ، ولی همه جا و بیهنگام ، این عرفان چاره جوی کارها نیست ، گذشت و اغماض هم ، حتی در عرفان و تصوف موقعیتی خاص و حدی معین دارد . مگر مویه ایرج برگذشت در برابر خشمگینی و کین توزی و ستم پیشگی بی حد و حصر آن ناجوان مردان برادرکش از خاطر شاهنامه خوان با سانی محومیشود که دل از بدفرجامی سلم و تور این چنین برقت آید؟! !

.....

یکی پاکتر پاسخ افگند بن  
اگر کام دل خواهی ، آرام جوی  
نه شاهی ، نه گسترده روی زمین  
بر آن مهتری بر بیاید گریست  
سر انجام خشت است بالین تو  
کون گشتم از ناج و از تخت سیر

جو از تور بشنید ایرج سخن  
بدو گفت ک : ای مهتر کام جوی  
من ایران نخواهم نه خاور نه چین  
بزرگی که فرجام او تیرگست  
سپهر بلند از کشد زین تو  
مرا تخت ایران اگر بود ریر

بدین روی با من ندارید کین  
 روان را نباید بدین رنجه کرد  
 و گر دور مانم ز دیدارتان  
 مباد آزرگرد نکشی دین من  
 به ابر و زخشم اندر آورد چین  
 نبد راستی نزد او ارجمنند  
 همی گفت و برجست هزمان ز جای  
 گرفت آن گران کرسی زر بدست  
 ازو خواست ایرج بجان زینهار  
 نه شرم از پدر، خود همین است رای؟!  
 بیجانند از خون من کردگار  
 کزین بی نیای زمن خود نشان  
 بکوش فراز آورم توشه یی  
 چه سوزی دل پیر گشته پدر؟!  
 مکن با جهاندار یزدان ستیز!  
 همان گفتن آمد، همان سردباد!  
 همی کرد چاک آن کیانی برش  
 گشت آن کمر گاه شاهنشهی  
 شد آن نامور شهریار جوان  
 و زان پس ندادی بجان زینهار  
 بدین آشکارت بماید گریست!  
 به خنجر جدا کرد و برگشت کار  
 فرستاد نزد جهان بخش پیر  
 که تاج نیاگان بدو گشت باز  
 شد آن سایه گستر نیازی درخت  
 یکی سوی ترک و یکی سوی روم ...

سپردم شما را کلاه و نگیں  
 مرا با شما نیست جنگ و نبرد  
 زمانه نخواهم به آزارتوان  
 جز از کبتری نیست آیین من  
 چو بشنید تور از برادر چنین  
 نیامدش گفتار ایرج پسند  
 ز کرسی بخشم اندر آورد پای  
 یکایک برآمد ز جای نشست  
 بزد بر سر خسرو تاجدار  
 نیاید ت گفت ایچ بیم از خدای  
 مکش مرا کت سر انجام کار  
 مکن خویشتن را ز مردم کشان  
 بسنده کنم زین جهان گوشه یی  
 به خون برادر چه بندی کمر؟!  
 جهان خواستی، یافتی، خون مریز  
 سخن را چو بشنید پاسخ نداد  
 یکی خنجر از موزه بیرون کشید  
 بدان تیز زهر آگون خنجرش  
 فرود آمد از پای سرو سهی  
 دوان خون از آن چهره ارغوان  
 جهاننا بروردیش در کنار  
 نهانی ندانم ترا دوست کیست؟  
 سرتا جور از تن پیلوار  
 بیا کند مژزش بمشک و عبیر  
 چنین گفت کز اینت سر آن نیاز  
 کنون خواه تاجش ده و خواه تخت  
 برفتند باز آن دو بیداد شوم

( شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۱۰۲ بیت ۳۹۰ تا ص ۱۰۴ بیت ۴۲۲ )

و همین کین توزی هاست که بنیاد رویدادهای میان ایران و همسایگان شرقی و غربی در روزگاران بعد شده است و داستانهای شاهنامه را مایه و ساخته .  
بنابراین داستان انتقام خون ایرج نه تنها ضعیف نیست ، بلکه بسیار هم نیرومند و استوار طرح ریزی شده است و این تناقض گوییها نه از قدر سراینده نامدار شاهنامه میگذرد و نه چیزی بر پایگاه بلند او می افزاید . الا که خواننده را نسبت بپرداختهای نویسنده محترم غرق حیرت و شگفتی میکند .

حیرت اندر حیرت آموزین قصص بیپیشی خاصگان اندر اخص !!  
در ص ۲۳۰ س ۶ تا ۹ نوشته اند : " شرح داستان گرفتن دژ و حیللهای جنگی نسبتاً ( در اصل نسبتاً ) مفصل است ( ابیات ۷۷۹ تا ۸۴۰ جلد اول شاهنامه چاپ مسکو ) .  
مترجم سخنور ما شرح وقایع را چنانکه استنباط میشود ، به امانت بیان میکند . صحنه دلکش نیست ، ولی ابیات خوب گاهی در آن میتوان یافت ( !! ) " .  
این نظر نویسنده محترم است ، چرا که فصاحت و بلاغت خداوندگار حماسه سرایی را در سرودن ابیات عبرت آمیز پند آموز میدانند و کونه این داستان در شاهنامه مشحون به ابیات بلند استوار و در حد ایجاز و اعجاز است ، از همان ابیات است :

به سلم آگهی رفت ازین رزمگاه  
وزان شیرگی کاندر آمد به ماه  
پس پشتش اندر یکی حصن بود  
چنان ساخت کاید بدان حصن باز  
که دارد زمانه نشیب و فراز  
هم این یک سخن قارن اندیشه کرد  
که برگاشت سلم روی از نبرد  
سزد گبر سرو بر بگیریم راه  
کالاتی دژش باشد آرامگاه  
کسی نگسلاند زین پای او  
که گر حصن دریا شود جای اوی  
بچاره برآورده از قعر آب  
یکی جای دارد سراندر سحاب  
نهاده ز هر چیز گنجی بجای  
فگنده سرو سایه پڑ همای  
مرا رفت باید بدین چاره زود  
رکاب و عنان را ببايد بسود.....

( شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۱۲۶ بیت ۷۷۹ تا ۷۸۷ )

اینجاست که قلمی بتوانایی دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن یا مهر و عنایتی خاص از طرف نویسنده<sup>۱</sup> محترم در بایست است که قدر و مرتبه<sup>۲</sup> توصیف‌های دقیق و هنر واقعه نگاری استاد طوس چنانکه باید شناخته شود :

و عین‌الرضا عن کلّ عیب کلیلۃ	ولکنّ عین‌السخطُ تبدی المساویا
بازهم بخوائید :	
چو شب‌روز شد ، قارن رزم‌خواه	درفشی برافراخت چون گرد ماه
خروشید و بنمود یک‌یک نشان	بشیر وی و گردان گردنکشان
چو شیر وی دید آن درفش‌پلی	بکین روی بنهاد با پردلی
در حصن بگرفت و اندر نهاد	سران را زخون بر سرافسر نهاد
بیک دست قارن ، بیک دست شیر	بسر گرز و تیغ ، آتش و آب‌زیر
چو خورشید بر تیغ گنبد رسید	نه آیین دژ بد ، نه دژبان پدید
نه دژ بود گفتی ، نه کشتی بر آب	یکی دود دیدی سر اندر سحاب
درخشیدن آتش و باد خاست	خروش سواران و فریادخواست
چو خورشید تابان زبالا بگشت	چه آن دژ نمود و چه آن پهن دشت
بکشتند از ایشان فزون از شمار <sup>۳</sup>	همی دود از آتش برآمد چو قار
همه روی دریا شده قیر گون	همه روی صحرا شده جوی‌خون
.....	

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۲۸ بیت ۸۱۲ تا ۸۲۳ )

این همه محنه‌سازی‌ها و توصیف‌ها دقیق و نمودن سرعت عمل اعجاب‌انگیز است و بی‌همتا و عفو و گذشت نیز با چیرگی و دلیری مطلوب است و رقت و لطف ابیاتی را که خود از این پس بانتخاب آوردماند ، بیان همین معانی که گذشت تعهد میکند .  
چه نیکو بود که صحنه<sup>۴</sup> انسانی گذشت و بزرگواری منوچهر را نسبت به سپاهیان شکست خورده<sup>۵</sup> سلم که خود در ص ۲۳۲ س. ۵ تا ۱۲ این کتاب آوردماند و بعضی ابیات آن را حذف کرده ، چنین پیش چشم داشته‌ز یاد نمی‌برند :  
چنین داد پاسخ که من کام خویش  
بخاک افکنم ، برکتش نام خویش

هر آن چیز کان نزره ایزدی است از آهرمنی گرز دست بدی است  
 سراسر ز دیدار من دور باد بدی را تن دیو رنجور باد  
 شما گر همه کینه‌دار منید و گر دوستدارید و یار منید  
 چو پیروزگر دادمان دستگاه گنه‌کار پیدا شد از بی‌گناه  
 کون روز داد است ، بیداد شد سران را زکشتن سر آزاد شد  
 همه مهر جوید و افسون کنید زتن آلت جنگ بیرون کنید .

( شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۱۳۰ بیت‌های ۸۵۲ تا ۸۵۸ )

ودریغ که در پایان این سخن (ص ۲۳۲ س ۲۰ تا پایان صفحه ) نوشته‌اند : " در داستان معروف نبرد علی‌علیه‌السلام که ریشه مذهبی دارد ، می‌بینیم که گام خصوصی فدای اصل عقیدتی و مذهبی میگردد . در داستان فریدون که ریشه‌ش از فرهنگ باستانی ایران سیراب میشود ، خشم فرو بردن و خویشن داری و دادخواهی در گرو نام نیک است . این همان تخم آرزویی است که از چرخ بدرافشانی داستانهای باستان در سرتاسر سرزمین شاهنامه پاشیده شده است . "

بنظر نگارنده برداشت‌های انتقاهی شاهنامه تراعا " و عرفا " آموزنده است و بی هیچ اشکال و ایراد ، و جای آن دارد که همین برداشتها در کتابی مستقل مورد بحث و بررسی قرار گیرد . و بنا بدوق و سلیقه نویسنده ، محترم ، برابرهای اسلامی و ایرانی جدا جدا با هم مقایسه شود ، تا بر معتقد نیاکان خود بر انتقامهای اصولی شاهنامه بنازیم و نام و کام آزادگان را جز بر طریق مردمی و آزادی ندانیم و با فراموش کردن این اصل کلی عنای حماسه بی نظیر مردم ایران را از یاد نبریم . - فاضل صاحب ذوق والا مقام شیفته ، پند و اندرز و عبرت را شاید که بوستان گرانمایه و سرسبز شیخ اجل سعدی شیرازی کفایت کند ، ولی بهشت جاویدان حماسه سرایی حکیم ابوالقاسم فردوسی دیگر است و بوستان همیشه بهار شیخ اجل دیگر ، و استاد یکتای طوس همیشه در جهان معنی گستری بی بدیل مانده است . جهان کردهام از سخن چون بهشت از این بیش تخم سخن کس نکشت .

و از آنجا که در معنی واژه " مینوی بهشت " مفهوم کمال مطلق تصور میشود ، فردوسی با شاهنامه خود همه خوبها را که در بهشت معنی آفرینی یافت میشود ، بر زبان میراند و در جهان پهناور پراکنده میگردد . خداوندگار شاهنامه ، با همه صداقت خود معتقد است که بدر سخن را که همان مفاهیم عالییه ، بشمار شعرا و است ، کسی بیش از او در جهان سخنوری نکاشته است



و بهمین دلیل آفرینندگی او در شعر ماندگار و جاویدان فارسی بیش از دیگران است. و این ادعا باعتبار شاهنامه و تحلیل اصناف معانی در این کتاب عظیم به ثبوت تواند رسید. و اگر هر یک از شاعران در جهان معانی محدودی را آباد کرده و آراستماند، او به همه معانی دست یافته و همه را خوش آرایشتر و باآفرین تر از دیگران متجلی کرده است (۱).

\*\*\*

در ص ۲۵۹ س ۱ تا ۳ نوشته‌اند: "اینکه داستان زبان سیمرغ میدانست، در داستان روشن است، ولی گفتگوی سام با پسر و سیمرغ بچه زبان بوده در قصه ما روشن نیست". برای آنکه بدانیم این انتقاد بر حکیم طوس و داستان شاهنامه تا چه اندازه بجاست، از توضیح دو نکته باختصاری تمام ناگزیریم:

۱ - سیمرغ مرغی است اساطیری و در اوستا نام آن "مرغوسنه" *Mêrêghu Saêna* آمده است که مرغی فراخبال است و در پرواز خود پهنای کوه را فرا میگیرد و آشیان او بر درختی است در دریای "وروکش" یا "فراخکرت" و این درخت درمان بخشاست و تخم همه گیاهان در آن نهاده آمده (بهرام یشت بند ۴۱ - رشن یشت بند ۱۷). نام سیمرغ در سنسکریت "سینا" *Cyena* و باواژه شاهین فارسی از یک ریشه است و بهمان معنی آمده. واژه "سئنه" *Saêna* در اوستا باری بهمهراه *Mêrêgha* و بار دیگر تنها بکار رفته است. همچنین در اوستا (فروردین یشت بند ۹۷) "سئِن" *Saêna* نام مردی است پاکدین فرزند "اهوم ستوت" که با صد پیر و در این زمین بسر برد. در بند ۱۲۶ فروردین یشت از یک خانواده "سئِن" یاد شده است. و بنا بر روایت "دینکرت" (کتاب هفتم فصل ششم بند ۵) وی از دستوران بود. صدسال پس از پیدا آمدن دین زرتشت از مادر بزاد و دویست سال پس از آن در گذشت. و نخستین مرد مزدیسنی است که صدسال در این جهان زیست و نیز در "دینکرت" (کتاب نهم فصل ۲۴ بند ۱۷) وی از شاگردان زرتشت شمرده شده است.

در زبان پهلوی سیمرغ، بگونه‌های *Sen - Muruv* و *Sênê Muruk* هر دو آمده است و در متون پهلوی و پازند از آن با بسط بیشتری یاد شده است. در مینوخرد (فصل ۶۲ بندهای ۳۷ - ۴۲) میخوانیم که آشیان "سین مورو" بر درخت "هر ویسپ تخمه"

(همه تخمهای گیاهان رُستنی ها) که آن را "جدنیش" ضد گزند (میخوانند قرار گرفته است و هر گاه "سین مورو" از آن برمیخیزد، هزار شاخه از آن درخت میروید و چون بر آن می نشیند هزار شاخه از آن می شکند و تخمهای آنها پراکنده میشود. مرغ دیگری بنام "چمروش" تخمهایی را که از "هرویسپ تخمه" فرو میریزد، گرد میآورد و بجایی می برد که از آنجا "تشر" آب میگیرد و گونه گون تخمها بدین واسطه با باران فرو میریزد و گیاهان گوناگون میروید.

سیمرغ در شاهنامه موجودی خارق العاده است و کنام او بر سر البرز کوه است و چون بزمین نزدیک شود هوا از پیکرسترگ او تاریک میگردد.

زال را او بپرورد (شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۱۴۰ و ۱۴۱ ابیات ۷۷ تا ۸۹ و ص ۱۴۳ تا ۱۴۶ ابیات ۱۱۷ تا ۱۵۵) و در تولد رستم رودابه را پزشک بود و زایمان رستمی Sezarīven از اوست (شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۲۳۶ تا ۲۳۹ ابیات ۱۴۷۷ تا ۱۵۲۵) وی رستم را بخواش زال در نبرد با اسفندیار درمان و یاری کرد و بدواز فرجام کار آگهی داد. (شاهنامه چاپ مسکوج ۶ ص ۲۹۴ تا ۲۹۹ ابیات ۱۲۳۵ تا ۱۳۲۰) این مرغ مینوی همواره چون یکی از خردمندترین مردم، دارای اندیشه‌ی روشن و رای‌ی درست است.

زبان شناسان واژه "سئنه" را در اوستا بشاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند و آن را با Vareghn "و رغن" اوستایی یکی شمردند و بیگمان میان دو مفهوم "سئنه" اوستایی و "سیمرغ" فارسی، یعنی اطلاق آن بر مرغ مشهور و نام حکیمی دانا رابطه‌ی موجود است. میدانیم که در روزگار باستان، پزشکان از خاندان موبدان بودند و جز انجام وظائف دینی بکار پزشکی نیز می پرداختند. بنابراین تصور میشود یکی از خردمندان روحانی عهد کهن، که نام وی "سئنه" از نام این پرنده گرفته آمده است، سمت روحانی بزرگی داشته که انعکاس آن بخوبی در اوستا آشکار است؛ و از سوی دیگر وی به پزشکی و درمان بیماران شهرت یافته بود. بعدها "سئنه" نام این روحانی بزرگوار را بمعنی لغوی خود، نام مرغ گرفته‌اند و جنبه پزشکی او را در اوستا بدرختی که آشیانه مرغ "سئنه" است و در خداینامه و شاهنامه بخود مرغ نسبت دادند. چنانکه در بهرام یشت (بند ۳۴ - ۳۸) آمده است: "کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر" و رغن" با خود داشته باشد، هیچ مرد دلیری او را نتواند بر اندازد و نماز جای براند. آن پر او را همواره نزد کسان گرامی و بزرگ دارد و او را از فرط برخوردار سازد".

در برابر سیمرغ خجسته و اهورایی ، سیمرغی ناخجسته و اهریمنی هم در شاهنامه هست که اسفندیار پسر گشتاسب او را در خوان پنجم از هفت خوان خود هلاک میسازد و فردوسی از او به " مرغ فرمانروا " تعبیر میکند ( شاهنامه چاپ مسکوح ۵ ایات ۲۳۳ تا ۲۸۳ ) . و البته میان " سیمرغ اهورایی " داستان زال و رستم و " سیمرغ اهریمنی " هفت خوان اسفندیار که به تقلید از هفت خوان رستم در روزگاران باستان فراهم شده است ، تفاوت بسیار است .

سیمرغ در داستانهای ایرانی بنام " شاه مرغان " خوانده شده است .

ابومنصور حسین بن محمد مرغنی صاحب " غرر سیر الملوک " بتازی ، در تاریخ شاهان ایران ، که میان سالهای ۴۰۸ تا ۴۱۲ هـ . ق بتألیف در آورده و مستشرق فرانسوی زوتنبرگ آن را بسال ۱۹۰۵ م در پاریس چاپ کرده است و تألیف آن را به ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل ثعالبی نیشابوری نسبت داده ( ۱ ) . بجای سیمرغ عنقا آورده است . ( ۲ ) و در ادبیات اسلامی آشیان سیمرغ یا عنقا در کوه قاف است . و اصطلاح کوه قاف ، در گیاهان شناخت اسلامی ، عبارت از نام کوهی است که گرداگرد جهان برآمده است و این کوه نقشی بزرگ در ادبیات اسلامی دارد . برابر کوه قاف در ادبیات مزدیسنی ، یعنی اوستا ، " هره بره زائیتی " Hara-brezaiti و در پهلوی " هربرز " Harborz و در فارسی " البرز " است .

در برهان قاطع آمده است : سیمرغ ، بضم ثالث و سکون رای بی نقطه و عین نقطه دار ، عنقا را گویند و آن پرندهیی بوده است که زال پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده ، و بعضی گویند : نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد .

۲ - اصولاً " پهلوانی در شاهنامه ، چون دیگر داستانهای باستانی ، مقامی مقدس و روحانی است . و پهلوانان صاحب فرایزدی هستند و داستانهای پهلوانان در کتب مذهبی آریایی و سامی بفرارانی آمده است و گرشاسب و نریمان و سام در گرشاسب نامه و شاهنامه و سامنامه و دیگر منظومه های حماسی بگونه نیا و پدر و پسر آمده اند . ولی در اوستا یکی از خاندانهای بزرگ ، خاندان سام است که " ثریت " Thritha و " کرساسپ " Keresaspa از افراد آن خاندانند

۱) رک : سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران بخش نخست تألیف سیدحسن سادات ناصری از انتشارات شورای عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۳ هـ . ش ص ۱۳۶ تا ۱۳۸  
۲) رک : تاریخ غرر السیر المعروف بکتاب غرر اخبار الملوک الفرس و سمرهم لابی منصور الثعالبی جاب اقصت ص ۶۹ س ۴ و ۶

( یسنای نهم بند ۱۰ - فروردین یشت بند ۶۲ و ۰۰۰۰ ) . "ثریت" پدر "گراسپ" یکی از پاکان و بزرگان اوستایی است و در این کتاب نخستین پزشک است و سومین کسی است که عصاره گیاه مقدس "هوم" را فراهم ساخت و به پادشاه این کار ایزدی و دوفزند یافت ، بترتیب بنام "اورواخشیه" Urvaxshaya و "گراسپ" که نخستین مرد آیین و داد بود و دومین ، پهلوانی دلیر و جنگاور . در فرگرد بیستم و دیدوداد ( وندیداد بند ۱ و ۲ ) "ثریت" نخستین کسی است که ناخوشی و مرگ و زخم نیزه پزان و تب سوزان را از تنها برکنار داشت . "ثریت" در گرشاسنامه و تاریخ طبری و مجمل التواریخ بصورت "اثرط" و در تاریخ سیستان و بندهش بصورت "اثرت" آمده است .

گراسپ در ادبیات اوستایی و پهلوی و فارسی از ناموران پهلوانان ایران است و صاحب فرآیزدی است . در اوستا بصفات گیسو دراز "گئسو" Gaêsu و "گزرور" و "گذور" Gadhawara و نرمنش "نئیرمنو" Naïremanav یعنی دلیر و پهلوان موصوف آمده است . از صفت نخستین در حماسه های ملی ایران نشانی نیست . از صفت دوم وی "گزرور" در شاهنامه چند بار برای گرشاسب و سام یاد شده است ، ولی صفت سوم گراسپ یعنی "نئیرمنو" در ادبیات فارسی به "نریمان" تغییر صورت یافته و پسر گراسپ گردیده است .

پس این "سام" شاهنامه که همان گراسپ اوستایی و از صاحبان فرآیزدی (زامیادیش<sup>۳</sup> بند ۳۸ و ۳۹) و جاوید آنان دین زرتشتی است ( فروردین یشت بند ۶۱ ) ، تواند بود که چون دیگر پاکان و راستان از این موهبت و کرامت با پرندگان سخن گفتن بی نصیب نماند ، بخصوص که این پرنده "سیمرغ" هم به مقام معرفت انسانی و شرف حکمت از دیرباز نامبردار شده است . و از آنجا که نویسنده محترم فطرت دینی خانوادگی دارند و ذوق عرفانی ایشان با منطق الطیر سلیمانی سازگار است ، آیه مبارک ۱۶ از سوره شریف النمل (۲۷) را زینت بخش این اوراق میگردانم : "و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذ الهو الفضل المبین" سلیمان گفت : ای مردمان ما را سخن مرغان در آموختند ، که ایشان چه میگویند و ما را هر چیز که در باید بدادند ، این افزونی نیکویی است از الله بر من آشکارا" ( کشف الاسرار ج ۷ ص ۱۸۷ س ۱۰ تا ۱۴ و هم رک : همین مجلد ص ۱۸۹ س ۹ تا پایان ص ۱۹۰ ) و در کتب عرفانی هم بسیار در این مورد از نظم و نثر سخن رفته است . عطار در اسرارنامه فرماید :

که این کس بوسعد است این ابوالخیر

سلیمان سخن در منطق الطیر

و چون پهلوانی مقامی مقدس و روحانی است ، پهلوانان یزدان پرست شاهنامه تواند بود که ، با مراتب گوناگون ، در حد خویش مقام تقدس و رهبری داشته باشند و ارتباطشان با سیمرغ که خود سمبل Symbole رهبری و روحانیت است که به جنبه الوهیت نزدیک آمده (۱) و در مکتب عرفان نشانهٔ جان علوی و نموداری از انسان کامل است ، هرگز دشوار نیست . عطار در منطق الطیر سرود :

من زجان و نطق مرغان سربر	با تو گفتم فهم کن ای بی خبر
در میان عاشقان مرغان درند	کز قفس پیش از اجل برمیپزند
جمله را شرح و بیانی دیگر است	ز آنک مرغان رازبانی دیگر است
پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت	که زفان این همه مرغان شناخت
کی شناسی دولت روحانیان	در میان حکمت یونانیان
تا از آن حکمت نگردی فرد تو	کی شوی در حکمت دین مرد تو؟! (۲)

و این همان تأثیر اسم اعظم و تأیید ربانی بود که سلیمان باین معجزه نائل آمد .  
هم عطار در الهی نامه در شأن سلیمان گفت :

ز نام آن نگینش شد نهاز غیر  
رموز مور کشف و منطق طیر

( الهی نامه طبع استانبول ص ۲۴۴ )

و بهترین تفسیری را که از این منطق الطیر سلیمانی در نقش رهبری و بمقتضای حال هر موجودی سخن گفتن شده است ، از زبان جان مولانا جلال الدین محمد مولوی بشنوید :

منطق الطیران خاقانی صداست !	منطق الطیر سلیمانی کجاست؟! [
منطق الطیر سلیمانی بیبا	بانگ هر مرغی که آید می سرا
چون بمرغان فرستاده است حق	لحن هر مرغی بدادست سب
مرغ جبری را زبان جبر گو	مرغ پراشکسته را ار صبر گو
مرغ صابر را تو خوش دار و معاف	مرغ عنقا را بخوان اوصاف قاف

(۱) رک : اساطیر شاهنامه مهرداد دیبهار از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ هـ . ش  
ص ۴۶ س ۲۶ تا ص ۴۷ س ۱  
(۲) منطق الطیر " مقامات طيور " شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با اهتمام دکتر سید صادق گوهرین از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۲ هـ . ش ص ۲۵۰ بیت های ۴۵۲۷ تا ۴۵۳۲

مرکبوتر را حذر فرماز باز باز را از حلم گو و احتراز  
و آن خفاشی را که ماند او بینوا می کشش یا نور جفت و آشنا  
کیک جنگی را بیاموزان تو صلح مرحروسان را نما اشراط صبح  
همچنان می روز دهد تا عقاب ره ما و الله اعلم بالصواب (۱)

\*\*\*

در ص ۳۰۷ س ۲۲ تا ۲۴ در زیر این بیت که از گفتار سام درباره زناشویی زال و رودابه آمده است :

از این مرغ پرورده وان دیو زاد ندانم چگونه بر آید نژاد ؟  
مینویسند : " باید بخاطر آورد که این برتری جویی و تعصب نژادی و کینه توزی و انتقام و همچنین جستجوی فرزندان برتر در سازمان افسانه‌های شاهنامه بسیار نیرومند است " .  
و در ص ۳۳۱ و ۳۳۲ نظیر همین سخنان ، منتهی با تفصیل بیشتر تکرار آمده است که از نقل آن پرهیز میکنیم . و درباره این موارد که مخالف سلیقه ایشان است ، ناگزیریم که بنویسیم : کار شاهنامه جز این نیست و نژادهایی که خود را برتر میدانند و برتری میجویند ، حماسه دارند و حماسه سرایی میکنند و حماسه میخوانند ، و توجه بحماسه ملی هنوز برای ملت ایران از واجبات است و در ایران هرگز تعصب نژادی برای تجاوز و حق‌کشی نبوده است ؛ و آنچه بوده است ، برای دفاع از مرز و بوم و نگاهداشت استقلال و قومیت بوده است .

معجز شهادت از تاتار دهقان مرد ساخت

وز نی صحرانشینان کرد جنگ رامتن

با درون مرا ایرانی نگر تا چون کند ؟

این معانی می ، که با بیگانگان کرد این چنین !

(۱) مثنوی معنوی دفتر چهارم طبع لیدن ص ۳۲۹ بیات ۸۵۱ تا ۸۵۸ ) و برای تحقیق بیشتر در آنچه نوشته شد ، جز مآخذی که گذشت ، رک : شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار محمد نیشابوری تألیف شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر از انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۴۰ هـ . ش ص ۳۱۳ تا ۳۱۶ . عطار نامه او کتاب فریدالدین العطار النیسابوری و کتابه منطق الطیر تألیف احمد ناجی القیسی طبع بغداد ۱۳۸۸ هـ . ق ص ۵۴۴ تا ۵۹۴ با مآخذی که در این کتب آمده است . حماسه سرایی در ایران تألیف استاد دکتر ذبیح‌الله صفا طبع ۱۳۳۳ هـ . ش ص ۵۵۳ تا ۵۶۹ .

باش تا خرم شود ایران ز رود هیرمند  
تا بخزران ، و زلب ارونند تا دریای چین  
باش تا آید پشوتن "همره" بهرامشاه "  
پیل جنگی در یسار و تیغ هندی در یمین  
باش تا در بارگاه شهریار آیند گرد  
این هماوندان و بیمرگان زبهر داد و دین  
باش تا پیدا کند گوهر نژاد پارسی  
وز هنرمندی سیاهیها بشوید زین نگین  
محنت ده قرنش از کژی بیالاید روان  
همچنان کز جامه شوخی بسترد زخم کدین  
خضم ایران را فروماند دل اندر بندغم  
راست چون انگشت "ازهر" در میان زولفین  
( ملک الشعراء محمد تقی بهار )

هنوز در این کتاب بفردوسی و شاهنامه تاختن های فراوان است و بر آنچه آوردم بسی توان  
افزود . بر این زیاده روی هایی که شده است ، افزونی نمیجویم ؛ اگر چه نقل کفر کفر نتواند  
بود . ولی تکرار توهین ، توهین است !  
غلام همت آن نازنینم  
که کار خیر بی روی و ریا کرد  
من از بیگانگان هرگز ننالم  
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

و - نادرستی های لغوی و دستوری و رسم الخطی

در ص ۹ س ۶ و ص ۲۵ س ۲۴ و ص ۲۳ س ۶ و ص ۲۶۷ س ۷ " نسبتا " را باید طبق  
قاعده متبع در فارسی و تازی " نسبتاً " نوشت .  
در ص ۱۸ س ۱۱ کلمه " مادحین " باریختمان ( صیغه ) جمع تازی بجای " مداحان "  
و " مادحان " که جمع فارسی است ، نازیباست ؛ چنین جمع بستن از روش شاهنامه خوان و  
شاهنامه دان بدور است .

در ص ۲۰ س ۱۶ بجای " محققها " محققان باید نوشت ، چرا که شاهنامه دوست و  
فارسی شناس میداند که جمع با " ان " برای تفخیم و تجلیل است و جمع باها برای تخفیف .

- درس ۲۲ س ۳ " کارآمداند " را باید " کارآمدند " نوشت .
- درس ۲۴ س ۱۱ " عرضه‌گردیده " نادرست و " عرضه‌گردیده‌است " درست است .
- درس ۲۴ س ۱۴ " شدست " نادرست و " شده‌است " درست است .
- درس ۲۷ س ۱ " کشف‌نشده " نادرست و " کشف نشده‌است " درست است .
- درس ۲۹ س ۱۴ " تأتر " نادرست و " تأثر " درست است .
- درس ۳۲ س ۱۶ و ۱۷ نوشته‌اند : " یکی از ارزنده‌ترین حاصل ( ! ) زندگانی اهل علم و مردم دانشگاهی همین است . . . . " بجای " حاصل " باید " نتایج " مینوشتند . زیرا چون پس از " یکی از " . . . . " صفت عالی می‌آوریم ، کلمه بعد از آن جمع می‌آید . و چون حواصل و حاصل‌ها خوش‌آیند نیست ، " نتایج " نیکوتر است .
- درس ۴۲ س ۳ و ۴ جمله " کیومرث هوشنگ را آماده کارزار از پی کین جویی پدرش می‌کند " مستقیم نیست بایدنوشت : " کیومرث هوشنگ را برای کین جویی پدر آماده کارزار می‌کند .
- درس ۴۲ س ۱۲ و ۱۳ در بیت :
- جهان سربسر چون فسانست و بس نماند بد و نیک بر هیچکس
- " فسانست " را باید " فسانه‌است " نوشت و " فسانست " خواند ، تاواژه " فسانه " مخفف افسانه‌التباس با " فسان " بمعنی سنگ ساپنده ( بکسر گاف فارسی ) یا سنگ تبع تیزکن نشود .
- درس ۶۴ س ۶ تا ۸ میخوانید : " هم‌اوست که پرچم عصیان بر داشته و به‌جنگ خداوند رفته و کوسلمن‌الملک زدست "
- " پرچم عصیان برداشته " را اگر " درفش سرکشی بر افراشته " بنویسیم " بهتر است ؛ ولی اگر " رده‌است " ماضی نقلی را " همچنانکه نوشتیم بنویسیم غلط است .
- درس ۶۴ س ۱۸ بجای " اولین " نخستین " صحیح‌تر است .
- درس ۶۴ س ۲۵ و ص ۴۰۹ س ۱۷ " لشکر " را باید " لشکر " نوشت ، چنانکه در همین صفحه مکرر درست نوشته شده است .
- درس ۶۷ س ۱۵ در جمله " بشرط اینکه ضحاک با او پیمان کند و از سخن او سر نیچد .
- خوان ( ! ) خام طمع پیمان را می‌پذیرد " خوان " نادرست و " آن " درست است .
- درس ۷۱ س ۴ در مصراع " بدو داد شاد و بدو داد گنج " بجای " داد " نخستین ، " بود " درست است .
- درس ۸۱ س ۴ زیرنویس " سخیت " نادرست و " سخی است " درست است .



درص ۸۱ س ۶ زیرنویس "آن فسون و" نادرست و "آن فسون" درست است .  
 درص ۸۴ س ۲ "گزند" نادرست و "گزند" درست است .  
 درص ۹۴ س ۱۵ در جمله "موبدبیداردل ضحاک راهشیر می دهد" ، "هشیر" نادرست  
 و "هشدار" درست است .

درص ۹۴ س ۱۵ در جمله "بجای اینکه خودش را اصلاح کند" ، خودش " غیر فصیح  
 " و خویش " و "خود" فصیح است .  
 درص ۹۵ س ۱ "مأمورین" در پارسی جمعی پسندیده و فصیح نیست ، "مأموران"  
 نیکو است .

درص ۱۰۰ س ۲۲ "پژوهید و گفت" نادرست و "پژوهید و گفت" درست است .  
 بر ما در آمد پژوهید و گفت که بگشای بر من نهان از نهفت .  
 ( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۵۹ بیت ۱۵۰ )  
 درص ۱۰۱ سطر آخر زیرنویس ، در عبارت "در بعضی نسخه‌ها آبتین آمدست" .  
 استاد مینوی نیز آبتین بکار بردست . نخست باید مأخذ را یاد میفرمودند و دیگر آنکه ماضی  
 نقلی را بدرستی "آمده است" و "برده است" مینوشتند .  
 درص ۱۱۰ س ۹ و ۱۰ در بیت شاهنامه :  
 سال اندکی و بدانش بزرگ گوی بر نزادی دلیر و سترگ .

بجای "بر نژاد" ، "بد نژاد" آمده است و در شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۶۱ بیت  
 ۱۸۹ ) نیز همچنان "بد نژاد" است . و اگر چه سخن مقول قول ضحاک است ، اما با رعایت  
 واژه‌هایی که در بیت آمده است ، ترکیب "بر نژاد" بر "بد نژاد" مرجح مینماید . بخصوص  
 که برابر است با چاپ کلکته که عینا "در حاشیه" ج ۱ چاپ بروخیم ص ۴۵ س ۲۱ بچاپ  
 رسیده .

درص ۱۱۳ س ۳ در مصراع "ندانم چه شاید بدین زین سپس" ، "بدین" نادرست  
 و "بدن" مخفف بودن درست است :

ندانم چه شاید بدن زین سپس که راز سپهری ندانست کس :

درص ۱۱۳ س ۵ در جمله "این خراسانی تیغ زبان آکنده گاهی در سخنوری بیداد میکند"  
 "بجای تیغ زبان آکنده" که معنی دلپسندی ندارد ، باید "تیغ زبان بر آهیخته" و  
 همانند آن نوشت .

درص ۱۱۷ س ۱۷ ص ۱۴۴ س ۲۵ بجای " پرچم " ، " درفش " زینبده است . چرا که پرچم واژه‌ی است ترکی و در قدیم معنی درفش نداشته و در آثار و اشعار گویندگانی از سده پنجم هجری بعد چون : لامعی گرگانی ، اثیرالدین اخسیکتی ، انوری بیوردی ، مجیرالدین بیلقانی ، ظهیرالدین فاریابی ، مولانا جلال‌الدین بلخی ، امامی هروی ، سعدی شیرازی ، خواجوی کرمانی ، عماد فقیه کرمانی ، ابواسحاق حلاج شیرازی ، خواجه حافظ شیرازی و هاتفی خرجردی آشکار است که پرچم بمعنی ریشه و طره و منگله ( منگوله ) و کاکل و علاقه‌ی است از موی گاو تبتی که در فارسی غژ گاو ( گاو ابریشم ) گویند ؛ و آن را بر سر نیزه و علم و گردن اسب می‌آویختند . اثیرالدین اخسیکتی گفت :

کلک توز مرتبت بخندد بر قامت رمح و ریش پرچم .

مولانا فرمود :

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نه از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند

بیکی دست می‌خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

شادروانان علی اکبر دهخدا در لغت نامه و ابراهیم پور داود در هر مزدنامه ( طبع دیماه

۱۳۳۱ خورشیدی ص ۲۸۷ تا ۳۰۳ ) مشروحا " در مورد این واژه به بحث پرداخته‌اند .

درص ۱۲۱ س ۲۲ در بیت :

که ایوانش برتر ز کیوان نمود که گفتی ستاره بخواهد نمود ( ! ) .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۶۸ بیت ۲۹۶ )  
بجای " نمود " در مصراع دوم " بسود " درست است .

درص ۱۲۲ س ۲۰ در جمله " ارنواز و شهنواز هم با گشادگی خاطر فریدون جم را پذیره می-

شوند " ، فریدون جم " نادرست و " فریدون " درست است .

درص ۱۲۶ س ۲۳ و ۲۴ عبارت : " فریدون از راه لطف به کندرومی گوید معطل چه هستی برو تخت شاهی

را آراسته کن " در ترجمه این بیت شاهنامه است :

بفرمود شاه دلاور بدوی که رو آلت تخت شاهی بجوی .

که البته برگردان بیت باید به نثری شیواتر از این باشد ، مثلا " فریدون از راه مهر به کندرو

فرمود که بشتاب و در کار آراستن تخت شهریاری من باش .

درص ۱۲۸ س ۱۰ " مایهرو " نادرست و " مایهور " درست است .

درص ۱۳۲ س ۱۸ " روی برگاشتند " نادرست و " روی برگاشتند " درست است .

در عبارت " همماز ضحاک روی برگاشتند و بفریدون گراییدند " و " برگاشتن " بمعنی برگردانیدن و چرخانیدن چیزی است . در شاهنامه آمده است :

همی نیزه بر گاشت بر گرد سر      که هومان ویسه است پیروزگر  
ادیب پیشاوری فرمود :

منش چون گراییدزی بوی و رنگ      لگام تگاورش برگاشتم .

و حتما " غلط چاپی است چرا که در همین کتاب ص ۱۹۱ بیت سوم درست آمده است :

فرستاده بشنید گفتار اوی      زمین را ببوسید و برگاشت روی .

در ص ۱۳۴ س ۶ در مصراع " بکوی اندرون تیغ و تیروخندگ " ، " تیروخندگ " درست

است و در شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۲۴ بیت ۴۱۱ ) نیز همین غلط چاپی دیده شد .

در ص ۱۳۴ میان س ۱۴ و ۱۵ جای ستاره نیست و ابیات در شاهنامه هم بی فاصله

آمده است .

در ص ۱۳۷ بیت ۱۷۰

ببردند ضحاک را بسته خوار      به پشت هیونی بر افکنده خوار

" خوار " در مصراع دوم از لحاظ قافیه نادرست است . مطابق چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۷۷

بیت ۴۵۵ ) مصراع دوم چنین آمده است :

« به پشت هیونی بر افکنده زار " . علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در ص ۱۴۳ س ۱۶ بجای " مستخدمین " بهتر است خدمتگزاران و پرستندگان آورد

و یا دست کم " مستخدم " تازی را بفارسی جمع بست و " مستخدمان " نوشت .

در ص ۱۴۴ س ۲۳ و ص ۲۳۴ س ۲۰ و ص ۲۳۵ س ۱۸ " قاعدتا " را باید " قاعده " نوشت .

زیرا تا در کلمه اصلی نیست .

در ص ۱۴۵ س ۳ " افکنده " را " افکنده " باید نوشت .

در ص ۱۵۲ س ۵ و ص ۲۸۱ س ۱۵ " کامگار " نادرست و " کامگار " درست است .

( رک : شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۷۹ بیت ۱ و ص ۱۶۵ بیت ۴۳۵ )

در ص ۱۵۲ س ۸ در این بیت در آغاز شهریاری فریدون :

بر سم کیان تاج و تخت مهی      بیاراست با گاه شاهنشهی

" " در مصراع دوم نادرست و بجای آن " گاح " درست است ، چراکه " گاه " بمعنی تخت

است که در مصراع نخستین آمده و اگر در مصراع دوم لفظی دیگر به همان معنی بیاید ،

تکرار معنی شده است . در متن شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۷۹ بیت ۲ ) هم بجای گاه کاخ آمده است ، ولی در نسخه بدل "گاہ" طبع گردیده و نویسنده "محترم سهوا" نسخه بدل را بجای متن برداشته اند .

در ص ۱۵۳ س ۱۰ بجای نیفکند " ، " نیفگند " باید نوشت .

در ص ۱۵۴ س ۹ در بیت :

نهاد آن سرش پشت (!) بر خاک بر همی خواند نفرین به ضحاک بر

در مصراع اول " پشت " نادرست و " پست " بفتح نخستین درست است . (رک : شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۸۵ بیت ۱۸)

در ص ۱۵۶ س ۱۷ در بیت :

بیاراست کیتی بسان بهشت به جای کیاسرو کلبن بکشت .

در شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۸۱ بیت ۴۶ ) نیز چنین است ، ولی در مصراع دوم باید " سروو کلبن " نوشت ، چنانکه در چاپ بروخیم ( ج ۱ ص ۶۴ بیت ۴۶ ) آمده است . در ص ۱۶۱ س ۱۰ عینا " مصراع دوم بیت پیش تکرار شده است و اصل بیت چنین است :

ز کار آگهان آگهی یافتم بدین آگهی تیز بشتافتم " .

در ص ۱۶۴ س ۶ " سکالیدن " نادرست و " سکالیدن " درست است . و در همین

کتاب ص ۱۸۰ س ۴ و ص ۱۸۳ س ۱۰ " سگالش " بدرستی با گاف فارسی آمده است . در ص ۱۶۶ س ۱۲ در بیت :

اگر پادشا دیده خواهد زمن و گر دشت گردان و تخت یمن

در مصراع نخستین بجای " پادشا " که در چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۸۶ بیت ۱۲۴ ) همچنین آمده است ، " پادشاه " نوشته اند ، و درست نیست . و برای استواری وزن شعر تخفیف در بایست است و نظائر آن در نظم و نثر فارسی بویژه شاهنامه فردوسی فراوان است :

دبیران چو پیوند جان منند همه پادشا بر زبان منند  
( رک : لغت نامه دهخدا )

در ص ۱۶۷ س ۲۳ " فکن " نادرست و " فگن " درست است .

در ص ۱۶۸ بیت ۵۱ :

زبان راستی را بیاراسته خرد خیره (!) کرده ابرخواستہ .

اگر چه مطابق چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۸۸ بیت ۱۴۸ ) است ، ولی درست نیست ؛ و باید

بجای " خیره " در مصراع دوم " چیره " نوشت و چنین است در چاپ جدید انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بکوشش رستم علی یف و محمد نوری عثمانوف تهران ۱۹۷۱ م ص ۸۰ بیت ۱۶۵  
در ص ۱۷۰ در بیت ۶۵ :

نشیند کهن (۱) نزد مهتر پسر مهین یار نزد کهن تاجور .

در مصراع اول بجای " کهن " ، " کهن " درست است ، مطابق چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۲۵۳ س ۱۹ )

در ص ۱۷۰ س ۲۲ در عبارت " شاهزادگان با نامداران سپاه به یمن میروند و نزد شاه یمن پذیره میشوند " ، یا باید نوشت : " از سوی شاه یمن پذیره میشوند " ، یا " نزد شاه یمن پذیرفته میشوند " و " پذیره " بمعنی استقبال است و " نزد شاه یمن پذیره شدن " بمعنی استقبال کردن از شاه یمن است نه استقبال کردن او دیگران را .

در ص ۱۷۷ در جمله " ایران زمین دشت نیزهوران نصیب ایرج میشود " باید " ایران زمین و دشت نیزهوران . . . . . " نوشت و مقصود از " دشت نیزهوران " عربستان است و البته غلط چاپی است ، چنانکه در ص ۱۷۸ بیت یازدهم بدرستی چنین آمده است :

هم ایران و هم دشت نیزهوران  
هم آن تخت شاهی و تاج سران .

در ص ۱۷۷ س ۲۳ کلمه " سوی " از مصراع دوم این بیت افتاده است :

بفرمود تا لشکری برگزید  
گرازان سوی خاور اندر کشید .

در ص ۱۸۱ س ۶ در بیت :  
( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۹۰ بیت ۱۸۱ )  
سواری فرستاد زی شاه چین .

به دل پر زکین شد ، به رخ پر زچین  
مطابق متن شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۹۰ بیت ۱۹۸ ) بجای " سواری " در مصراع دوم " فرسته " ، بمعنی سفیر مناسب تر است . و آموزنده تر .

در ص ۱۸۴ بیت ۵۱ در مصراع نخستین بجای " گوشه " ، " گوشهیی " یا " گوشهای " باید نوشت :

سپاری بدو گوشهیی از جهان  
نشیند جو ما از تو خسته نهان .

در ص ۱۸۴ بیت ۵۲ در مصراع نخستین بجای " لشکر " که در متن چاپ مسکو هم طبق رسم الخط قدیم که گاه یاء نکره مجهول را نمی نوشتند ، بی یاء آمده است ، با یاء مناسب تر است .

فراز آورم لشکری گرز دار  
از ایران و ایرج برآرم دمار .

در ص ۱۸۵ مصراع دوم بیت ۵۶ " سراپرده " را باید " سراپرده‌یی نوشت : " سرا  
پرده‌یی دید سرناپدید " .

در ص ۱۸۶ در مصراع نخستین بیت ۶۳ بجای " فرستاده " باید " فرستاده‌یی " نوشت :  
که آمد فرستاده‌یی نزد شاه یکی پیرمنش (یا برمنش) مرد بادستگاه  
در ص ۱۹۳ در بیت ۱۲ :

به گیتی مدارید چندین امید نگر تا چه بد کرد با جمشید .  
بهرت است " جمشید " را " جمشید " با تشدید میم نوشت .

در ص ۱۹۴ س ۱۲ تا ۱۴ در عبارت " فریدون دستور می دهد در نامه شیوایی یاد  
آور شوند که ایرج خود بدیدار برادران می آید تا کینه‌ها و آوازا (۱) از میان برخیزد " .  
البتّه " آوازا " غلط چایی است و درست " آزارها " .

در ص ۲۰۲ بیت ۹۱ " گوشه " و " توشه " را باید گوشه‌یی " توشه‌یی " نوشت .  
بسنده کم زین جهان گوشه‌یی به کوشش فراز آورم توشه‌یی .

در ص ۲۰۸ بیت ۱۳ در نخست " بیافتاد " را برسم الخط چاپ مسکوج ۱ ص ۱۰۵  
بیت ( ۴۳۵ ) نوشته اند و باید چنین نوشت : " بیفتاد " .

در ص ۲۰۹ بیت ۲۸ " فکند " را باید " فگند " نوشت .

در ص ۲۱۴ در مصراع نخستین بیت ۶۷ بجای " پرستنده " باید پرستنده‌یی " نوشت :  
" پرستنده‌یی کش برداشتی " . علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در ص ۲۱۵ بیت ۷۱ بجای " پادشاه " باید " پادشا " نوشت :

چو چشم و دل پادشا باز شد سپه نیز با او هم آواز شد .

(شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۱۰۹ بیت ۴۰۸)

در ص ۲۱۵ مصراع دوم بیت ۷۹ بعد از " خویش " باید " را " افزود . " دل خویش را  
زو پر از مهر دید " .

در ص ۲۱۹ مصراع نخستین بیت ۱۹ بجای " بپرداختند " باید " بپرداختید " نوشت :

کنون چون ز ایرج بپرداختید بکین منوچهر بر ساختید .

در ص ۲۲۰ س ۳ " رأی زن " درست نیست و " رای زن " درست است :

نبیره چو شد رای زن بانیا از آن جایگه بردمدمد کیمیا .

(شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۱۱۷ بیت ۶۳۴)

- درص ۲۲۱ مصراع نخست بیت ۳۸ "هرگونه" که بهمین گونه در چاپ مسکوم آمده است (ج ۱ ص ۱۱۵ بیت ۶۰۰) نادرست و "هرگونه" درست است :
- بجستند هرگونه ای آگهی ز دیهیم و ز تخت شاهنشاهی
- درص ۲۲۲ بیت ۵۶ که پس از آن دو بیت حذف شده است، بهتر بود که چند نقطه گذاشته میشد و در دیگر موارد نظیر آن نیز.
- درص ۲۲۲ مصراع دوم بیت ۵۸ (همانند شاهنامه چاپ مسکوم ج ۱ ص ۱۱۷ بیت ۶۲۶) "هامون کوه" نادرست و "هامون چوکوه" درست است .
- گر آیند زی ما بجنگ آن گروه شود کوه هامون و هامون چوکوه .
- درص ۲۲۷ س آخر و درص ۳۴۰ س ۱۱ و درص ۳۵۹ س ۷ "افکند" نادرست و "افگند" درست است . چنانکه در جای جای کتاب چون ص ۳۶۳ س ۱۰ بدرستی آمده است :
- نوندی دلاور به کردار باد بر افکند و مهربان را مژده داد .
- درص ۲۲۹ س ۱۳ "درندگی" بشدیدرأء نادرست و "درندگی" بی تشدید درست است .
- درص ۲۲۹ س ۱۵ در این جمله "که در آینه" ادب باز نموده شدست ، شده است "ماهی نقلی است و همچنان باید نوشت که نوشتیم .
- درص ۲۲۹ س ۲۲ "درنده خوبی" بشدیدرأء درست نیست و "درنده خوبی" بی تشدید رأء درست است .
- درص ۲۳۰ س ۳ و ۴ در عبارت "وی پیروزی می یابد که سرسلم عموی دیگر مادر خودش را هم از تنش جدا کند" با هم آوردن ضمیر متصل و ضمیر مشترک پسندیده نیست . بجای "خودش"، "خویش" یا "خود" باید نوشت .
- درص ۲۳۷ س ۲ "خودش" غیر فصیح و "و خود" فصیح است .
- درص ۲۴۴ س ۲۳ "می افکند" نادرست و "می افگند" درست است .
- درص ۲۴۸ س ۸ و ۳۲۲ س ۸ "به پیچد" نادرست و "بپیچد" درست است .
- درص ۲۵۵ س ۹ "افکنده" نادرست و "افکنده" درست است .
- درص ۲۵۶ س ۱۲ "آموخته بود" نادرست و "آموخته بد" با واو مجهول و یا "آمخته بد" بی واو مجهول درست است . و بیت بدینگونه است :
- اگر چند مردم ندیده بد اوی ز سیمرغ آموخته بد (یا آمخته بد) گفتگوی .
- (شاهنامه چاپ مسکوم ج ۱ حاشیه ص ۱۴۴ س ۱۴ و جاب بروحمد ج ۱ ص ۱۳۸)

بیت ( ۱۷۰ )

و بهر صورت ، چون "آمخته‌بد" تلفظ میکنیم ، بهتر است که برابر با تلفظ بنویسیم .  
 درص ۲۵۶س ۱۵ برابر نسخ "زبان خرد" نادرست و "زبان و خرد" درست است :

زبان و خرد بود و رایس درست بتن نیز (در چاپ مسکو: تیز!) یاری یزدان بجست  
 ( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۴۵ س ۵ حاشیه - شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۱۳۸ )

بیت ( ۱۷۳ ) و من اصلاح مؤلف محترم را اگر تصریح فرموده بود ، ترجیح مینهادم .  
 درص ۲۵۹ س ۲۴ "کوی" نادرست و "کوه" درست است :

فرد آمد از کوه و بالای خواست همان جامه خسرو آرای خواست .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۴۶ بیت ۱۵۵ )

درص ۲۶۰ س ۵ "افکندن" نادرست و "افگندن" درست است .

درص ۲۶۰ س ۶ "وسيله" سيمرغ " نادرست و "بوسيله" سيمرغ " درست است .

در این عبارت :

" و شرح بدور افگندن و پرورش یافتن وی را بوسيله سيمرغ بشیوایی بیان میکند ."

درص ۲۶۱ س ۱ "کيهان" نادرست و "کيهان" درست است . در بیت :

برفتم بفرمان گيهان خدای بالبرز کوه اندر آن زشت جای .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۴۹ بیت ۱۹۲ )

همچنانکه درص ۲۹۷ س ۱۹ همین کلمه " گيهان " بدرستی آمده است :

بدويست گيهان خرم بپای همو داد و داور بهر دو سرای .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۷۵ بیت ۵۹۸ )

درص ۲۶۵ بیت ۶۵ "خروشيد" نادرست و "خروشیدن" درست است :

پدر زال را تنگ در بر گرفت شگفتی خروشیدن اندر گرفت .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۵۴ بیت ۲۷۸ )

درص ۲۶۶ بیت آخر "برای" نادرست و "برای" درست است :

برای و بدانش بجایی رسید که چون خويشتن در جهان کس نديد .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۵۴ بیت ۲۸۷ )

درص ۲۷۵ س ۹ و ۱۰ بیت :

دل و جانم بکسر پراز مهر اوست شب و روزم اندیشه چهر اوست .



که بر داشتهاز حاشیه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۱۶۱ س ۳ ) است، بر بیت متن مرجح نیست :  
همیشه دلم در غم مهر اوست شب و روزم اندیشه چهر اوست .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۶۱ بیت ۳۸۲ )

در ص ۲۸۱ س ۱۷۰ و ۱۶۵ و ۱۶۰ و ۱۷۱ و ۲۸۲ س ۱۵۹ و (دوبار) و ۱۹ و ص ۲۸۳ س ۳ و ۹  
بجای " غلام " همان کلمه " پرستنده جوان " که مؤلف محترم خود در ص ۲۸۴ س ۲۱  
آورده اند، یا واژه های " پرستنده "، " ریدک " جوان " و " پسر " و امثال اینها مناسب تر  
است .

در ص ۲۸۵ س ۱۴ " شبی دیر یازان " درست نیست و " شبی دیر یازان " درست  
است . و با در نظر گرفتن نسخه بدل شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۱۶۸ س ۸ و ۹ حاشیه )  
بیت چنین است :

برفتند خوبان و برگشت زال شبی دید یازان ببالای سال ،  
و متن شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱ ص ۱۶۸ بیت ۴۹۹ ) چنین است :

برفتند خوبان و برگشت زال دلش گشت با کام و شادی همال .  
و در متن شاهنامه چاپ بروخیم ( ج ۱ ص ۱۱ بیت ۵۸۸ ) برابر چاپ و و لرس بدینگونه است :

برفتند خوبان و برگشت زال شبی دیر یازان ببالای سال .  
و مسلما " استوار تر مینماید .

در ص ۲۹۴ س ۱ " می افکند " نادرست و " می افگند " درست است .

در ص ۳۰۱ س ۱۱ " نمودست " نادرست و " نموده است " درست است .

در ص ۳۰۲ س ۹ " کردست " نادرست و " کرده است " درست است .

در ص ۳۰۴ س ۳ " افکند " نادرست و " افگند " درست است .

در ص ۳۰۴ س ۵ " مرغی شکاری " نادرست و " مرغ شکاری " درست است . در این

عبارت : به پدر میگوید آنوقت که بر او رنگ تکیه زده بودی فرزندت در لانه مرغ می نشست  
و انتظار میکشید که مرغی (درست : مرغ) شکاری به لانه بیاورد و او را در شمار بچگان خود  
بپذیرد .

در ص ۳۱۱ بیت ۱۰۲ " کسی کردش " نادرست و " گسی کردش " درست است . در این  
بیت :

گسی کردش و خود براه ایستاد سپاه و سپهد از آن کار شاد .

( شاهنامه چاپ مسکوح ۱ ص ۱۸۲ بیت ۷۲۱ )

" کسی کردن " مخفف " کسیل کردن " بمعنی فرستادن است .  
در ص ۳۱۲ س ۱۱ " مزدگان " نادرست و مؤذگانی " درست است و در فرهنگهای  
فارسی و متونی که خوانده‌ام ، " مزدگان " را بمعنی " مؤذگانی " ندیده‌ام و در اینجا به  
نظر من مسلماً " غلط چایی یا سهوالقلم است .  
در ص ۳۱۴ س ۶ " باز می‌پرسند " نادرست و " باز می‌پرسد " درست است . زیرا که فقط  
" سیندخت " مادر رودابه از این زن که میان رودابه و زال آمدوشد داشته است ، باز پرسى  
میکند .

در ص ۳۱۸ س ۴ " گو " نادرست و " گو " درست است :

بدان گو مرا دید و بامن نشست  
بپیمان گرفتیم دستش بدست .

( شاهنامه چاپ مسکوح ۱ ص ۱۸۵ بیت ۷۷۶ )

در ص ۳۲۱ س ۱۳ " گرائیدست " نادرست و " گراییده است " درست است .  
در ص ۳۲۹ س ۱ " نبرد خود با کرکوی " نادرست و " نبرد خود را با کرکوی " درست است ،  
در این جمله : " سام نبرد خود را با کرکوی چنین بیان میکند " .  
در ص ۳۳۱ س ۲۵ " کردست " نادرست و کرده است " درست است .  
در ص ۳۳۳ س ۹ " آزر دست " نادرست و " آزرده است " درست است .  
در ص ۳۳۳ س ۲۴ و ص ۳۵۹ س ۱۸ " توأم " نادرست و " توأم " یا " توهمست " .  
در این عبارت : جامع علوم انسانی  
" مردم ترا سپهبدادگری میدانند و از تو شادگامی می‌یابند ، ولی من که فرزند توأم ( ! )  
از داد تو بی بهره مانده‌ام " .

من ایستادم به پیش توأم مستمند  
بکش گر کشی و ر ببندی ببند .

( دراصل : به بند )

در ص ۳۳۴ س ۶ " بیفکندیم " نادرست و " بیفگندیم " درست است .  
در ص ۳۳۷ س ۲۱ " نظارت " نادرست و " نظامات " درست است ، در این عبارت :  
" چنانکه پسر مرغ پرورده‌ای که مغزش با نظامات محیط آن روز آکنده نشده بود ، پدر را  
براهی راست رهنمون نمود .

در ص ۳۳۹ س ۷ " خدمتگزار " نادرست و " خدمتگذار " درست است .

درص ۳۴۴ س ۹ و درص ۳۷۷ س ۳ " سه دیگر " بر طبق رسم الخط قدیم شاهنامه نادرست و " سدیکر " درست است؛

سدیکر ز دم بر میان زفرش برآمد همی جوی خون از جگرش .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۲۰۴ بیت ۱۰۳۹ )

سدیکر که گفتی از آن سی سوار کجا بر گذشتند بر شهریار .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۲۲۱ بیت ۱۲۸۳ )

درص ۳۴۶ س ۱۳ " نه پیچم " نادرست " نیچم " درست است .

درص ۳۴۶ س ۱۴ " بسیج " نادرست و " بسیج " درست است .

که از رای او سر نیچم بهیج درین روزها کرد زی من بسیج .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۲۰۶ بیت ۱۰۶۵ )

و البته در چاپ مسکو نیز " نه پیچم " آمده است و درست نیست .

درص ۳۵۲ س ۶ " سپهدار یل " نه مطابق چاپ مسکو است و نه برابر چاپ بروخیم

بیت معقد گونه و نا استوار مینماید و متن درست این هر دو چاپ چنین است :

که آمد فرستاده کابلی بنزد سپهد یل زابلی .

( شاهنامه طبع بروخیم ج ۱ ص ۲۰۰ بیت ۱۲۸۵ و چاپ مسکو ج ۱ ص ۲۱۰ بیت ۱۱۲۳ )

درص ۳۵۳ س ۱۲ و ۱۳ و ص ۳۷۵ س ۱۷ " سرباز پیر " در مورد سام سوار نیای رستم و پدر زال

با آنکه در معنی عام است ، بنظر من کم تناسب مینماید و در این مورد " سالار پیژو " جهان

پهلوان " و همانند اینها مناسب تر است . چنانکه خود مؤلف محترم در ص ۳۵۸ س ۷ همین

سام را چنانکه بود ، " سپهدار ایران " گفته اند .

درص ۳۵۸ س ۱۲ " ییل افکن " نادرست و " پیل افکن " درست است .

درص ۳۵۹ س ۱۷ " جناسئی " نادرست و " جناسی " درست است .

درص ۳۵۹ س ۱۸ " به بند " نادرست و " ببند " درست است .

درص ۳۶۶ س ۱۳ در سخن گفتن و حال پیرسیدن منوچهر از زال ، " پهلوان راد، مرد "

نادرست و " پهلوراد مرد " مطابق چاپ مسکو و " پهلوان زاده " مطابق نسخه بدل چاپ

مسکو و متن چاپ بروخیم درست است :

که چون بودی ای پهلوراد مرد بدین راه دشوار با باد و گرد .

( شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۲۱۶ بیت ۱۲۱۸ )

که چون بودی ای پهلوان زاده مرد بدین راه دشوار با باد و گرد.

(شاهنامه طبع بروخیم ج ۱ ص ۲۰۶ بیت ۳۸۶ و چاپ مسکوج ص ۲۱۶ س ۲۲ شماره ۱۰۵)  
درص ۳۶۷ س ۳ "اندر" نادرست و "ایدر" درست است، و البته این غلط از شاهنامه چاپ مسکو (ج ۱ ص ۲۱۷ بیت ۱۲۲۵) در کتاب راه یافته است، ولی در متن انتقادی و علمی شاهنامه فردوسی از روی قدیمترین نسخه‌های خطی موجود در جهان به کوشش رستم علی-یف و محمد نوری عثمانوف تهران ۱۹۷۱ م ص ۲۳۰ بیت ۱۲۳۵ همچنان است که ما گفتیم:  
تو یکجند ایدر به شادی بیای که تا من به کارت زنم نیکرای.  
درص ۳۷۶ س ۸ "زوربانان" نادرست و "روزبانان" درست است.  
درص ۳۷۹ س ۱۳ "سئالات" نادرست و "سوءالات" درست است.  
درص ۳۷۹ س ۲۲ "خوشنود" نادرست و "خشنود" درست است، همچنانکه درص ۳۱۷ س ۲۴ بدرستی آمده.

درص ۳۸۴ س ۷ به جای "جامه‌های" اگر "جامه‌های" نوشته می‌شد، بهتر بود و برسم امروز نزدیکتر.

درص ۳۸۴ س ۱۶ "فرخ" (براء مفتوح مشدد) نادرست و "فرخ" (براء مضموم مشدد) درست است.

درص ۳۸۵ س ۱۶ "زودتر برساند" نادرست و "زودتر بمهراب برساند" درست است. چراکه در غیر این صورت، ضمیر شخصی "او" در این عبارت بی مرجع میماند: "سام پیر خرم و شادمان سواری به کابل میفرستد که مزده دستور مساعد منوچهر را هرچه زودتر برساند او (!؟) را با خبرهای خوب شادمان کند.

چنان شاد شد زان سخن پهلوان که با پیر سر شد بنوی جوان  
سواری به کابل بر افگند زود بمهراب گفت آن کجا رفته بود.

(شاهنامه چاپ مسکوج ج ۱ ص ۲۲۷ بیت‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ - پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی ص ۲۸۵ بیت آخر و ص ۲۸۶ بیت نخستین)

درص ۳۸۵ س ۱۷ "فرخی" (براء مفتوح مشدد) نادرست و "فرخی" (براء مضموم مشدد) درست است.

درص ۳۸۶ س ۴ "ازمیان" نادرست، و "ازمیان" درست است:

نوازیدن شهریار جهان      وزان شادمانی که رفت از مهان  
 شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۲۲۷ بیت ۱۳۶۴ - متن انتقادی و علمی شاهنامه فردوسی تهران  
 ۱۹۷۱ م ( ص ۲۴۰ بیت ۱۳۸۱ ) . و مصراع دوم این بیت در شاهنامه چاپ بروخیم ( ج  
 ۱ ص ۲۱۵ بیت ۱۵۳۸ ) چنین است : " از آن گونه شادی که رفت از مهان " .  
 در ص ۴۰۱ س ۲۲ " هردانه " نادرست و " هردانه‌یی " درست است و امروز دیگر  
 یاء نکره را که بعد از هاء غیر ملفوظ آید ، بدان صورتی که در شاهنامه چاپ مسکو ( ج ۱  
 ص ۲۲۷ بیت ۱۳۸۴ ) و نوشته ایشان آمده است ، نمی‌نویسند .  
 در ص ۴۰۱ س آخر در مصراع دوم " گوهر " نادرست و " گهر " درست است :  
 همه‌پیکرش گوهر آگنده بود      میان گهر (!) نقشها کنده بود .  
 (رگ : شاهنامه چاپ مسکوج ۱ ص ۲۲۸ بیت ۱۳۸۵)  
 در ص ۴۱۱ س ۱۱ " مسئله " بنا برسم الخط متداول امروز اهل ادب و قواعد موجود  
 نادرست و " مسأله " درست است .

\* \* \*

باری ، صفحات این نوشته بسیار شد و با این وقت تنگ فراخی سخن از حد و اندازه  
 بگذشت . با این همه بسیاری از موارد تخصصی اهل ادب را که استاد فرزانه دانشمند ما  
 پیرامون آنها نگشته‌اند ، و مکرر و به تأکید فرموده‌اند که : این کتاب را برای متخصصان  
 ننوشته‌اند ( پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی ص ۲۷ س ۱۵ تا ۱۸ ) . در این نوشته  
 همچنان فرو گذاشتم ، مگر بدان اندازه که برای توضیحی در بایست مینمود . اما اگر این  
 کتاب برای همه مردم و بخصوص نوکاران در ادب و فرهنگ ایران نوشته آمده است ، باید در فراهم  
 آوردن مطالب آن نیز رعایت حال آنان که با شاهنامه چندان آشنایی ندارند ، میشد ؛ و  
 کتاب با خطاهای نادر گذاشتنی بسیار و غلطهای فراوان املائی و انشائی و دستوری و رسم-  
 الخط‌های گوناگون انتشار نمی‌یافت . و عرص ما در نشان دادن این همه نادرستی‌های معنوی  
 و لفظی ، بهیچ‌روی خرده‌گیری بر مؤلف محترم ، که بحق و حقیقت از وجودهای عزیز و  
 گرانقدر فرهنگی کشور ما هستند ، نیست . بخصوص که با اشتغالات فراوان و دوری از کشور  
 در مورد تصحیح مطبعی از ایشان توقع وقت‌سوزی‌های بی‌حد و اندازه نتوان داشت ؛ و چه بسا  
 که نمونه‌های مطبعی این کتاب اصلاً " بتوسط شخص معزی الیه دستوری چاپ نیافته باشد .  
 ولی در این عصر فرخنده ، باید دستگاههای انتشاراتی دولتی ، بخصوص فرهنگی ، با

وسائل بسیاری که در اختیار دارند ، دقت بیشتری داشته باشند ؛ و خود ، ناآگاهانه غلط آموزی و نقض غرض را موجب نگردند . من خود بخوبی دریافته‌ام که اگر چند شب و روزی را که در این کار مصروف داشتم ، در کاری دیگر می‌گذاشتم ، شاید شخصا " توشه‌یی بهتر از دوستی‌ها و مردمی‌ها بر میداشتم . ولی چه می‌توان کرد ، در روزگار تحول و انقلاب زندگانی می‌کنیم . ظاهربینان کم نیستند . بسیاری از داوری‌ها از سرشتاب و کم حوصلگی است . ای بسا که سالها پس از این واقع‌بینانی بر اهل ادب ایراد گیرند و بجا باشد ؛ که ما مردمی بودیم که در بزرگداشت فردوسی و پژوهشی در اندیشه‌های او چنین کتابها نوشتیم و از کار خود خشنودیها کردیم . و کس ندانست که این اثر در بزرگداشت خداوند حماسه‌سراییی بود ، یا در فروگذاشت این بزرگ استاد که قدر عظیم وی فرو ناگذاشتنی است .

در این بررسی ، از آنجا که شاهنامه چاپ مسکو ( ۱۹۶۳ - ۱۹۷۰ م ) مورد استناد مؤلف محترم است ، حتی المقدور درست ابیات را از آن چاپ نشان داده‌ام و در موارد مشکوک بدیگر چاپهای معتبر و انتقادی شاهنامه ، چون طبع کلکته و بروخیم و متن انتقادی و علمی شاهنامه فردوسی از روی قدیم‌ترین نسخه‌های موجود در جهان به‌کوشش رستم علی - یف و محمدنوری عثمانوف ( تهران ۱۹۷۰ م ) مراجعه کردم ، و از دیگر کتب و آثار که برداشتی داشتم ، در ذیل همان برداشته مأخذ یا مأخذ را با یاد کردن صفحه و سطر برنگاشتم . البته در نقد کتاب " پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی " باید از سر انصاف گفت که : از دید و دیدار من ، عیبهای آن بهمین اندازه که آوردم ، نیست ؛ و محاسن آن شاید از آن حد که بر شمردم چیزی بیشتر است . اگر در گرفتن اغلاط چاپی و بعضی نکات صرفی و نحوی نمونه را دقتی بکار بستام ، هرگز نیت عیبجویی نداشتم . بلکه خواستم تا در تجدید طبع کتاب اگر مقدور و مقدر باشد ، در صورت پذیرش این بررسی ، مراعاتی که باید کرده آید . باز هم از صمیم دل تکرار می‌کنم که من این نقد را برای کام و نام ننوشتم تا از خرده‌گیری نسبت به اغلاط کوچک بپرهیزم و تنها اشتباهکاری‌های بزرگ و اختلاف نظرهای گفتنی تر خود را جلوه‌گر سازم . غلط هر چه باشد ، غلط است ؛ و نادرست از خرد و کلان زشت و ناپسند ؛ بویژه در کارهای پراهمیت و ملی . و نظر من همچنانکه در صدر مقال گفتم ، جز اصلاح نیست و تعاطی افکار در چنین کارها در نهایت لزوم است و انکار ناپذیر .

با آرزوی برکات میهای همه اهل دانش و ادب

سید حسن سادات ناصری تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

درست نامه بخش نخستین

با کمال تأسف در بخش نخستین این گفتار که در شماره پنجم سال دوم این مجله از ص ۱۴۲ تا ۱۶۵ بطبع رسیده است، اغلاطی بنظر رسید که در زیر با صفحه و سطر مشخص ساخته ایم و با اصلاح آورده :

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۴۳	۲۳	دریافتی که	دریافتی است که
۱۴۴	۱۱	بیدادم	بید و ام
۱۴۵	۶	نسبتا"	نسبة"
۱۴۶	۱۱	مصارع	مصارع
—	۱۸	مورد	موارد
—	۲۴	( ص ۸۱ و ۸۳ )	( ص ۸۱ و ۸۳ )
۱۵۰	۱۰	میآورد	میآوردند
—	۱۷	نشناسند	نشناسد
۱۵۲	۱۷	دکتر آرمین	دکتر کمال الدین آرمین
—	۲۳	( ۲۵۰۸/۴ )	( م/ ۲۵۰۸ ) ، ملک الشعراء محمد تقی بهار ( م/ ۲۵۱۰ )
۱۵۳	۵	بیزدگردی	بیزدگردی
—	—	حمد عنایت	حمید عنایت
—	۲۸	حاج آقای بزرگ	حاج آقا بزرگ
۱۵۴	۱۰	رکورد	رکود
—	۲۸	سالیان	بسالیان
۱۵۵	۱۱	سالار افراسیاب	سالار و داماد افراسیاب
—	۱۶	آن همه	آن همه
۱۵۶	۱۵	... یکایک	" .... یکایک
۱۵۸	۱۱	نوشت نوشته ام	گفت گفته ام
—	۲۱	سخن را	مطلب را
—	۲۳	جسته .	جسته ؟

گرانمایگان (۱)	گرانمایگان	۱۲	۱۵۹
برمایگان (۱)	برمایگان	—	—
ایوان	ابوای	۲۳	—
از پرمایگانی	از پرمایگی	۱	۱۶۰
خط نازکی باید گذاشت	میان سطرهای ۱۷ و ۱۸		۱۶۰
اندر	آندر	۲۶	۱۶۰
درست خواندن	درس خواندن	۱۷	۱۶۱
۲۸۴	۸۲۴	۱۹	۱۶۲
برسان	برسا	۲۰	—
آمد ( شاهنامه چاپ بروخیم	آمده	۱۰	۱۶۳
ج اص ۱۶۵ بیت ۶۵۱)			
( شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱	افزوده شود	بعد از سطر ۱۶	—
ص ۱۶۵ بیت ۶۶۴)			

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## سخنرانیها

با مساعی وزارت فرهنگ و هنر و اداره کل فرهنگ و هنر شهرستان رشت هفتمین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی از تاریخ سهشنبه ۱۱ تا پنجشنبه ۱۳ آبان ۲۵۳۵ در محل کاخ جوانان شهر رشت برگزار گردید .

جلسات سخنرانی با بیانات آقای معتدل استاندار گیلان گشایش یافت و طی سه روز چندتن از استادان و محققان سخنرانیهایی به شرح زیر ایراد کردند :

- ۱- آقای سرتیپ پور درباره ارزش و اهمیت زبان فارسی
- ۲- آقای ادیب طوسی درباره نقش افعال در زبان فارسی
- ۳- آقای دکتر محمود شفیعی درباره ناسامانیهای زبان فارسی و راه چاره آنها
- ۴- آقای دکتر اسماعیل حاکمی درباره زبان فارسی و دگرگونیهای آن
- ۵- آقای دکتر هرمز میلانیان درباره واژه سازی در زبان فارسی
- ۶- آقای کاظم رجوی درباره زبانهای هندواروپایی یا هند و ایرانی
- ۷- آقای دکتر سیفالدین نجم آبادی درباره پیوستگی زبان فارسی
- ۸- آقای دکتر جعفر شعار درباره روش تحقیق در زبان فارسی
- ۹- آقای دکتر خلیل خطیب رهبر درباره نمونههایی از توانائیهای زبان فارسی در آفرینش داستانهای کوتاه منظوم
- ۱۰- آقای دکتر نادر وزین پور درباره بررسی تفاوت میان زبان گفتاری و نوشتاری
- ۱۱- آقای دکتر محقق درباره معانی فارسی اسامی و صفات خداوند در قرآن و تعداد آنها . . .